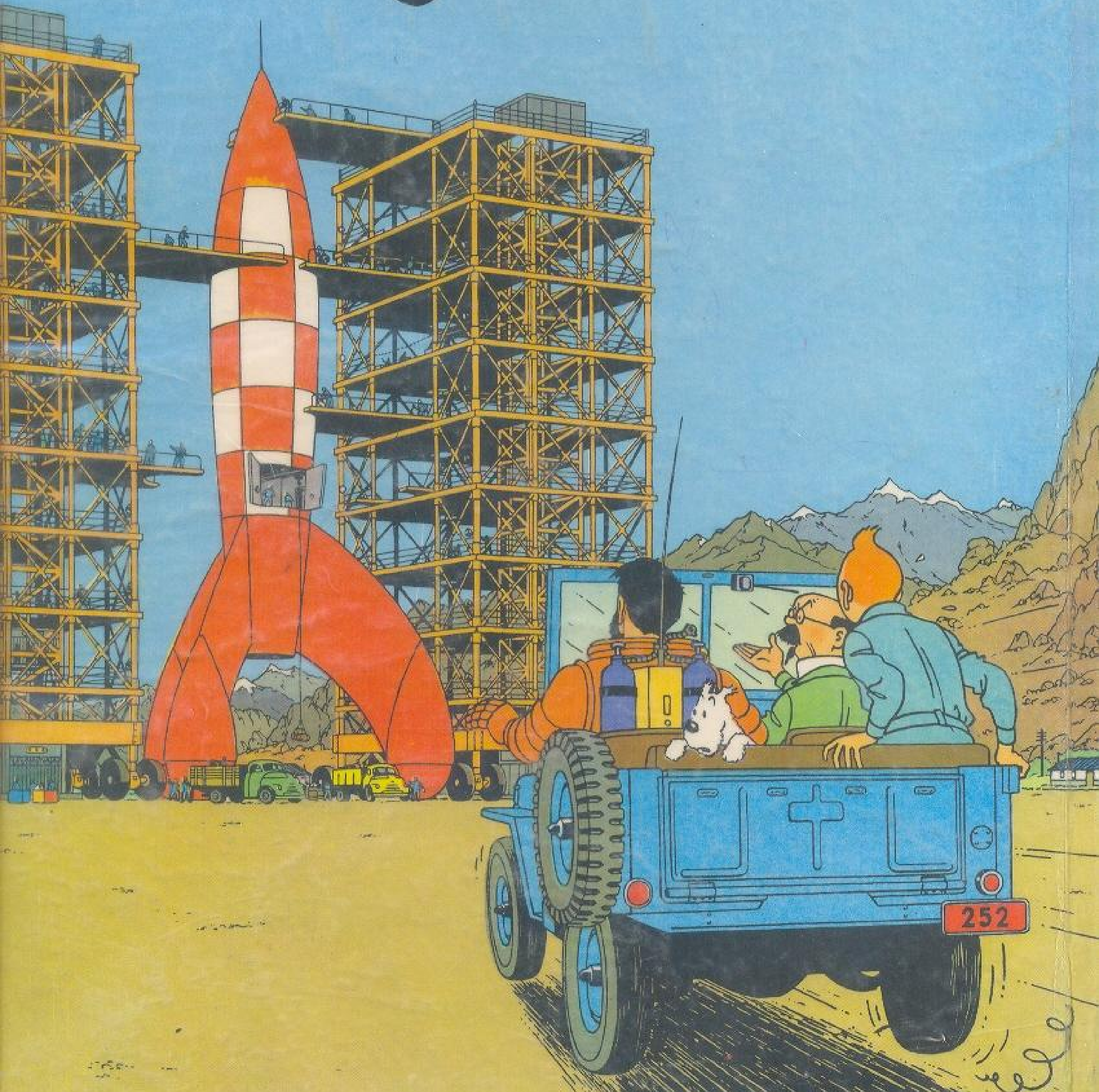
هرژه

داستانی از ماجراهای تن‌تن و میلو

★

هدف کره ماه



انتشارات یونیورسال

هرژه

داستانی از ماجراهای تن‌تن و میلو

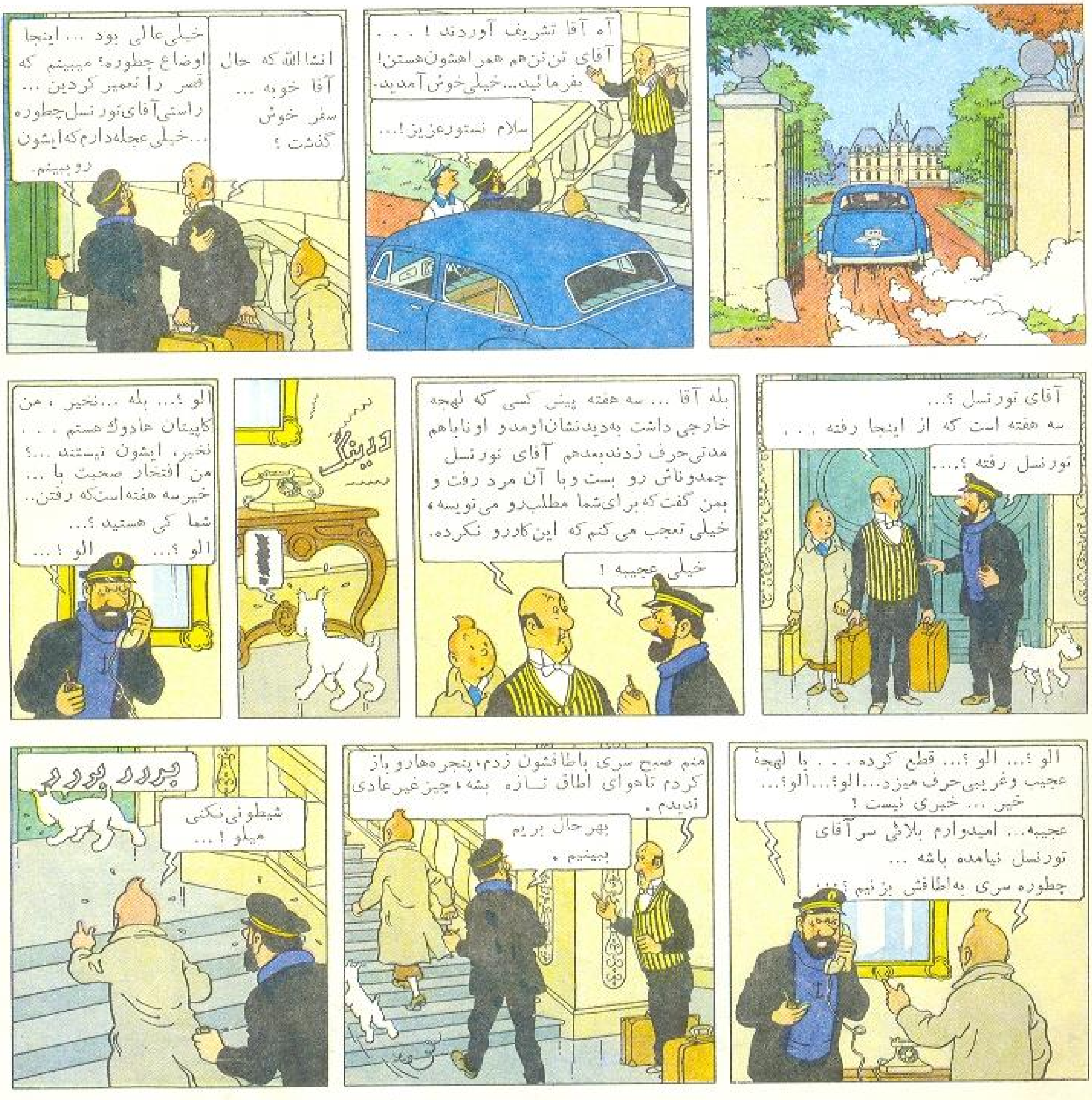
هدف کره ماه



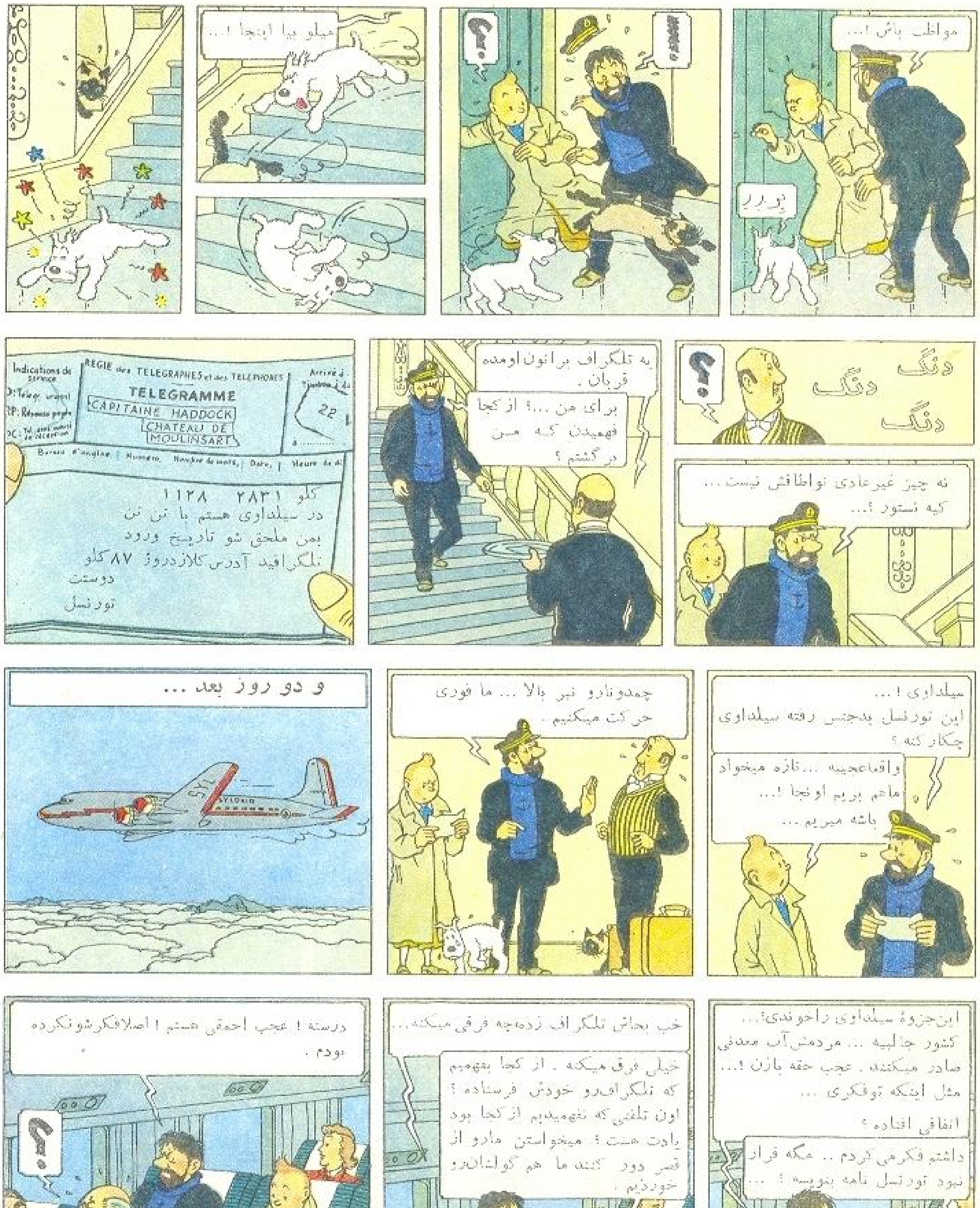
انتشارات یونیورسال

هدف کره ماه

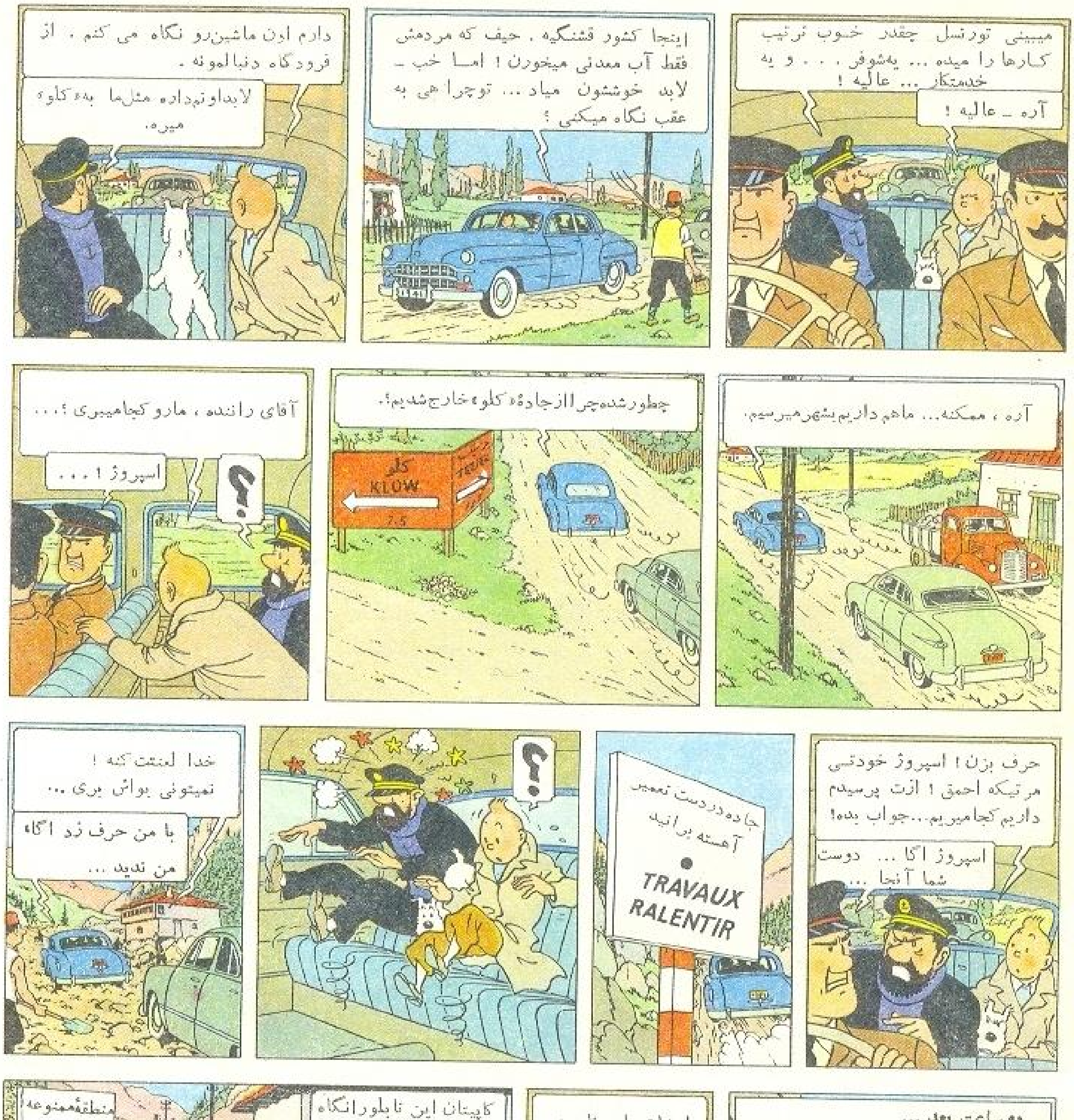




آه آقا تشریف آوردند ! . . . آقای تن‌تن‌هم همراهشون‌هستن! بفرمائید... خیلی خوش آمدید.
سلام نستور عزیز !...
انشاالله که حال آقا خوبه ... سفر خوش گذشت ؟
خیلی عالی بود ... اینجا اوضاع چطوره؟ میبینم که قصر را تعمیر کردین ... راستی آقای تورنسل چطوره ... خیلی عجله دارم که ایشون رو ببینم.
آقای تورنسل ؟... سه هفته است که از اینجا رفته . . .
تورنسل رفته ؟....
بله آقا ... سه هفته پیش کسی که لهجه خارجی داشت به‌دیدنشان‌اومدو اوناباهم مدتی‌حرف زدندبعدهم آقای تورنسل چمدونهاش رو بست وبا آن مرد رفت و بمن گفت که برای‌شما مطلبیرو می‌نویسه، خیلی تعجب می کنم که این کاررو نکرده.
خیلی عجیبه !
دیننگ
الو ؟... بله ... نخیر ، من کاپیتان هادوك هستم . . . نخیر، ایشون نیستند...؟ من افتخار صحبت با ... خیرسه هفته‌است‌که رفتن.. شما کی هستید ؟... الو ؟... الو !...
الو ؟... الو ؟... قطع کرده . . . با لهجه عجیب وغریبی‌حرف میزد... الو؟... آلو؟... خیر ... خبری نیست !
عجیبه... امیدوارم بلائی سر آقای تورنسل نیامده باشه ... چطوره سری به‌اطاقش بزنیم ؟...
منم صبح سری باطاقشون زدم، پنجره‌هارو باز کردم تاهوای اطاق تـازه بشه، چیز غیرعادی ندیدم .
بهرحال بریم ببینیم .
بررر بررر
شیطونی نکنی میلو !...


مواظب باش !...
پ.ررر
؟
میلو بیا اینجا !...
دنگ
دنگ
دنگ
؟
نه چیز غیرعادی تواطاقش نیست...
کیه نستور ؟...
یه تلگراف براتون اومده قربان .
برای من ...؟ از کجا فهمیدن که من برگشتم ؟
Indications de service
REGIE des TELEGRAPHES et des TELEPHONES
TELEGRAMME
CAPITAINE HADDOCK
CHATEAU DE MOULINSART
22
Bureau d'origine. | Numéro. | Nombre de mots. | Date. | Heure de dé
کلو ۲۸۳۱ ۱۱۲۸
در سیلداوی هستم با تن تن
بمن ملحق شو تاریخ ورود
تلگرافید آدرس کلازدروز ۸۷ کلو
دوست
تورنسل
سیلداوی !...
این تورنسل بدجنس رفته سیلداوی چکار کنه ؟
واقعاعجیبه ... تازه میخواد ماهم بریم اونجا !...
باشه میریم ...
چمدونارو ببر بالا ... ما فوری حرکت میکنیم .
و دو روز بعد ...
این جزوهٔ سیلداوی راخوندی ؟...
کشور جالبیه ... مردمش آب معدنی صادر میکنند . عجب حقه بازن !...
مثل اینکه توفکری ...
اتفاقی افتاده ؟
داشتم فکرمی کردم .. مگه قرار نبود تورنسل نامه بنویسه ؟ ...
خب بجاش تلگراف زده،چه فرقی میکنه ...
خیلی فرق میکنه . از کجا بفهمیم که تلگراف‌رو خودش فرستاده ؟
اون تلفنی که نفهمیدیم از کجا بود یادت هست ؟ میخواستن مارو از قصر دور کنند ما هم گولشان‌رو خوردیم .
درسته ! عجب احمقی هستم ! اصلافکرشونکرده بودم .
؟


بفرمائید ... ویسکی شما ...
به به ! متشکرم خانم .
ای وای ! مواظب باش!
چکارمیکنی ... حتی یك قطره از این آب معدنی گند توی ویسکی من نریز !
دوساعت بعد ...
خانمها ، آقایان ، لطفاً کمربندهایتان را ببندید .
فکرمیکنی تورنسل منتظر ما باشه ؟
SYLDAIR
نخیر اصلاًخبری ازش نیست. لابد تلگراف ما بدستش نرسیده . بالاخره معلوم میشه . فعلاً باید از گمرك گذشت ... چیز ممنوع‌الورودی ندارید کاپیتان؟ ...
من ؟ هیچی ندارم .
پس این چیه ؟ الکل ! باید کلی گمرك بپردازید... آقا، اینجا درسیلداوی فقط آب معدنی میخوریم ...
۸۷۵ خُور حق گمرك ازما تیغ زدن ! پول ما میشه ...
عجیبه من تورنسل‌رو نمیبینم .
گذرنامه خواهش میکنم .
آه شما آقای کاپیتان هادوك هستید و ایشون هم تن تن ؟
بله .
دوست شما نتوانست آمد... فرستاد ماشین... شما با من آمد...
آقای تورنسل واسه ما ماشین فرستاده؟... خیلی لطف کرده... باشه با شما میائیم .
چمدونامون چی میشن ؟
تو ماشین آقا !
این‌دوتا رو خوب نیگا کن اینا میرن پیش‌ماموت... دزپوه خوب توتله انداختشون !


میبینی تورتسل چقدر خوب ترتیب کارها را میده ... یه‌شوفر . . . و یه خدمتکار ... عالیه !
آره ـ عالیه !
اینجا کشور قشنگیه . حیف که مردمش فقط آب معدنی میخورن ! اما خب ـ لابد خوششون میاد ... توچرا هی به عقب نگاه میکنی ؟
دارم اون ماشین‌رو نگاه می کنم . از فرودگاه دنبالمونه .
لابداونم‌داره مثل‌ما به‌کلوه میره .
آره ، ممکنه... ماهم داریم بشهرمیرسیم .
چطورشده‌چراازجاده‌ٔ کلوه‌خارج‌شدیم؟
کلو
KLOW
7.5
آقای راننده ، مارو کجامیبری ؟ . . .
اسپروژ ! . . .
؟
حرف بزن ! اسپروژ خودتی مرتیکه احمق ! ازت پرسیدم داریم کجامیریم...جواب بده!
اسپروژ آقا ... دوست شما آنجا ...
جاده‌دردست تعمیر آهسته برانید
TRAVAUX RALENTIR
؟
خدا لعنتت کنه ! نمیتونی بواش بری...
با من حرف نزد آقاه من ندید ...
دوساعت بعد ...
اون‌ماشین همینطورداره دنبال‌مامیادا!...
اوضاع داره ناجور میشه من‌نمی‌فهمم... دهه،این‌دیگه‌چیه؟..
کاپیتان این تابلورانگاه کن ...
منطقهٔ‌ممنوعه
ZONE INTERDITE


تشنه... پدرم دراومد!... برم گیلاسی بزنم، درضمن ببینم ماشینی که دنبال ما میاد چی میخواد.
آها!... بی‌حرکت!...
چشم بنده روشن! تو این کشور آب معدنی... از توریست‌ها چه با مزه پذیرائی میکنن!...
؟
من تشنه جونورا... تشنه... نمی‌فهمی؟... عجب داستانیه!... گلوم خشک شده... حالیت نمیشه؟ ببین یه چیزی قورت... قورت... قورت...
آها!... آها!...
...کاپیتان تشنشونه!... براشون آشامیدنی بیارید...
پدرم در اومد تا بالاخره آقا فهمید.
بازم که آب معدنی، خدالعنتتون کنه!... فکرمیکنی یك قطره از این آب گندو میخورم...؟
؟
بی‌بته! بی خاصیت! بی عرضه! بی قابلیت! تو چه ژاندارمی هستی که نمیتونی سر یه بطری را باز کنی؟
کاپیتان!... بیا!... باید بریم...
پست قطرتای شیاد!...
ZONE INTERDITE
نیم‌ساعت بعد ...
BH-115
وه! کاپیتان نگاه کن!... یه‌هلیکوپتر!!!...


این دیگه چیه ؛ چرا داره رو جاده میشینه ؛
بگو ببینم اسپروژ...چیکار میخواد بکنه؟...
بازرسی اگا ...
بازهم بازرسی ؛ . . .
Güdd...Zrädjzmo...
Zsälu endzoëkhoszd...
اولین باریه‌که من
همچین‌چیزی
میبینم... تاحالا
بازرسی هوائی
ندیده بودم ! ..
الومرکز؟.. الومرکز؟...
اینجا ب هاش ۱۵ . . .
مسافرین « کامپانول »
بازرسی شدند . .
همه چیزعادی است . . .
مقصوداز این بازرسی‌ها
چیه؟ کجاهستیم ؟...
ومارو کجا میبرن ؛
من‌هم دلم
میخواست بدونم
به به ! به ویلا ! بگوببینم اسپروژ،
دوست ما تو رنسل اینجازندگی‌میکنه؟
بله . اگا ...
چه فکری بکله اش
زده که اومده‌اینجا...
خداالمنتشون کنه...
بازهم بازرسی...
صاعقه خشکتون کنه ... تواین مملکت
چه خبره ... مگه زمان جنگه ! ...
به‌درک‌واصل‌شین...این‌احمق
گذرنامه‌های مارو باخودش
برد . میخوادچکارشون کنه؟
الو مرکز!... الومرکز!...
ب ک ای... مسافرین
«کامپانول»رسیدند، همه‌چیز
درسته ...
درها را باز کنید ...
Güdd!...Zrädjzmo!...
Zsoe ghounh dzoeteuih
ebb touhn...
Güdd!
بازم‌جای‌شکرش
باقیه ! میذارن
ردشیم ...
خداالمنتشون کنه! چکاردارن‌میکنن؛ دارن‌یه‌راست
مارو میبرن تو گاراژ . عجب استقبالی ! ...


درها خودشون پشت سرما بسته شدن...
درهای جلو هم خودشون بازمیشن !...
آقایان رسیدند
بعله ، ولی بسر مبارکتون همچین قود هم نرسیدیم .
SECTEUR A
خدا لعنتشون کنه!... کی میخوان درهای ماشین رو جوری بسازن که آدم کله اش رو نشکنه ! ...
آقای تن تن؟... خودم رو معرفی میکنم فرانک والف مهندس وهمکار پروفسور تورنسل
خوشوقتم ...
منهم خوشوقتم، اما اول میخوام بدونم ما کجا هستیم... واین هائیکه ما رو ازفرودگاه تعقیب کردن کی هستند...
کاپیتان اینها افراد دزیوه هستند .
دزیوه دیگه چه جور جونوریه ؟
بزودی میفهمین کاپیتان ، پروفسورتورنسل همه چی رو توضیح خواهدداد... بفرمائید پروفسور منتظر شماست.
طبقه پنجمه... باید با آسانسور بریم
بفرمائید آقایون ، خواهش میکنم .
آخ!...
اوه ببخشید ! متوجه سکتان نشده بودم .
بفرمائید ، رسیدیم
پروفسور تورنسل اینجا کار میکنه ؟


کاپیتان هادوك عزیز !... بیا ببوسمت ، دوست قدیمی من !...
چی شده ؟... کیه ؟...
اوه معذرت میخوام! من کاملا این سرپوش‌رو فراموش کرده بودم... از مادهٔ جدیدی درست شده که خیلی محکمه . داشتیم استحکامش را امتحان میکردیم .
خدا لعنتش کنه. امتحان دیگه لازم نیست،من قبول دارم، خیلی محکمه !
این سرپوش از شیشه نشکن بچه درد میخوره ؟
نه ، نه ، نه ، از شیشه نیست از پلاستیکه ، از شیشه خیلی مقاومتره .
میخوام بدونم این پلاستیك نشکن بچه‌دردمیخوره، ...
البته البته ، ... یك لحظه...اجازه‌میدهید؟...
میفرمودید؟..
شما از گوش شاخی استفاده میکنید. چرا سمعك نمیذارید... پشت گوش‌جا میگیره و تقریباً دیده نمیشه ؟
بله بله می‌فهمم مقصود شما چیه‌،اماسمعك مال آدمای کره
من فقط یه گوشم کمی سنگینه ...
بهرحال آقای گوش سنگین، من سئوالی دارم که دلم میخواد جوابش را بشنوم...ما کجا هستیم ؟
مگه آقای ولف بشما نگفت ؟... بسیار خوب خودم میگم ...
درهمین هنگام درکلو ...
خلاصه ما چندان پیشرفتی نکردیم فقط میدونم‌که ماموت داره کارمیکنه ولی کجا رسیده‌جزو اسراره.تنهاسند معتبری که بدست آوردیم فهرست کامل اسامی کسانی است که توکارگاه بزرگ کار میکنند مأمور ۲۷ . ك ماهم که تو وزارتخانه کار میکنه،اونو روبامیکروفیلم ضبط کرده ... اینهم فهرست ...
عالی شد بارون عزیز، ۲۷ . ك. وقتش‌روهدر نداده...


از این‌طرف بیائین ، میخوام چیزی‌رو بشما نشون بدم ...
خوب نظرتون چیه ؟...
این دیگه چیه ؟...
این تأسیسات یك قسمت ... فقط یك قسمت از تأسیسات مرکز تحقیقات اتمی اسپروژه ...
یك مرکز تحقیقات اتمی تو این کشوریأجوج‌ومأجوج؟...
بله چهارسال پیش در کوههای دزمی‌هلپات، یعنی همینجا، رگه های اورانیوم کشف‌شد. فوری دولت سیلداوی یك مرکز تحقیقات اتمی دایر کرد. خوب بشینیم، کاپیتان، یك گیلاس پورتو که میل دارین؟...
ازدانشمندان ممالك مختلف واز علمای فیزیك اتمی کمك خواستند و کارها شروع شد ... البته معلومه که هدف این تحقیقات کاملاً انسانیه ... قرارنیست در اینجا بمب‌های اتمی‌ساخته‌بشه ... برعکس‌ما در جستجوی راههائی هستیم که بشریت را ازخطرات این بمبها حفظ کنه ...
دولت‌سیلداوی ازمن‌خواسته که دراینجا کار کنم و قسمت فضانوردی‌بمن واگذارشده، قسمتی که بخوبی با آن آشنا هستم ...
مهندس فرانك ولف که شما دیدینش داره بمن کمك میکنه . من مشغول تمام کردن نقشهٔ موشك اتمی هستم که با آن به ماه بروم ...
هِه! هِه ! هِه ! به‌ماه بری! ... تورنسل‌عزیز... مگه کرهٔ ماه بدون توجه عیبی داره ؟...
هِه ! هِه ! هِه ! به خیالت رسیده ... روی کره ماه، ها ؟... توکه همیشه حواست پرت بوده.
وای مردم!... مدتها بود که این طور ازته‌دل نخندیده بودم! ... آه ، چقدر خنده‌داره... این پیرمرد بامزه قضیهٔ ماه‌روخیلی‌هم جدی‌داره‌میگه ...
بسلامتی تو هِه! هِه! هِه! آقایون‌مسافرین ماه‌سوار ماشین‌شن..!به‌بخشید‌سوار موشك‌بشن...احتماًمسافر هم میبری ، نه ؟...
خب‌البته . پس‌چرا ازشما خواستم بمن ملحق بشین ؟...
!
؟!

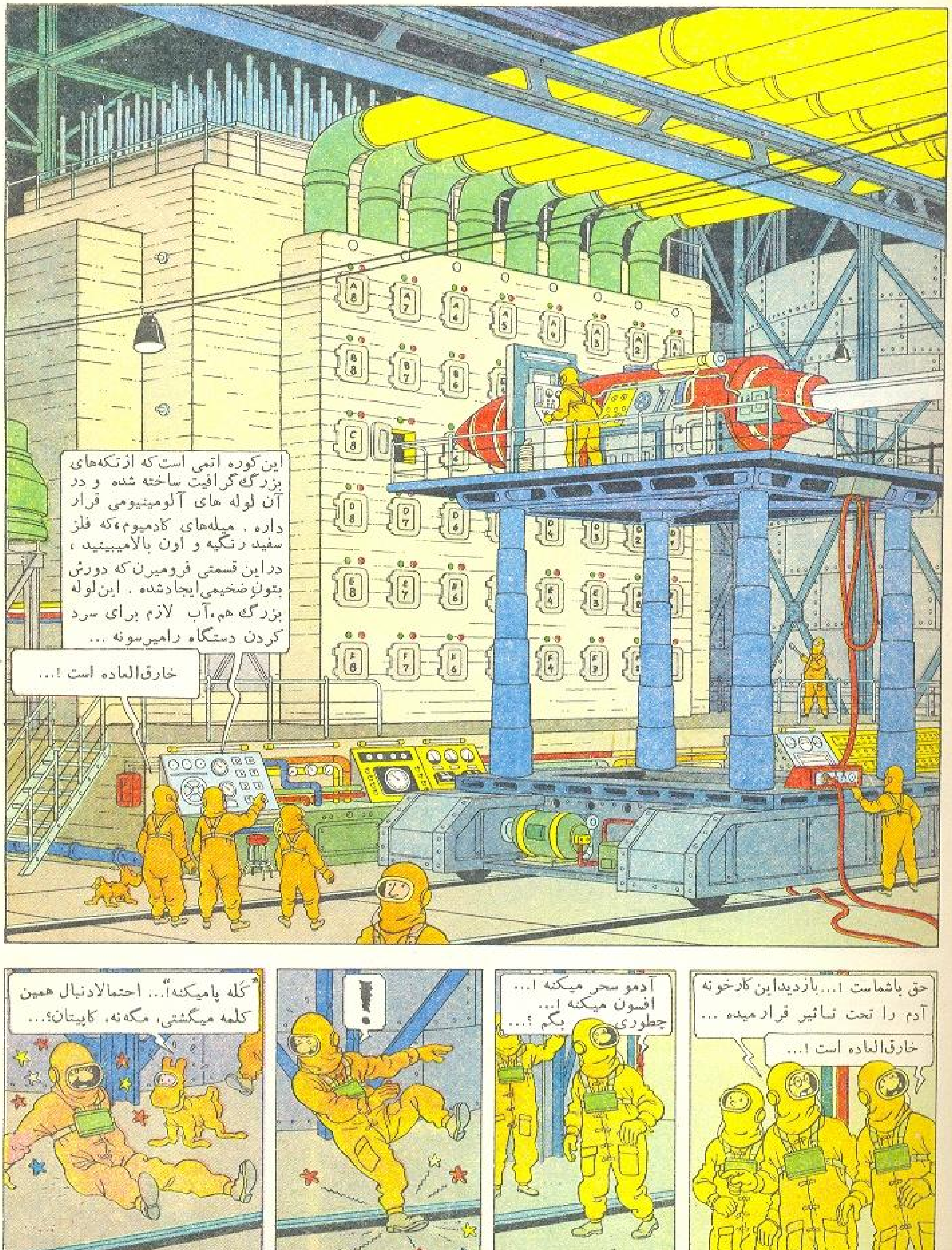


چی ؟... چی؟... چی گفتی ؟...
من ؟... برم بەماه ؟... با تو؟... لعنت بتو وبماهت! تودرباره الکترون تحقیق میکنی ومیخواهی بری بماه منو میخواهی ببری بدون اینکه نظر منو بپرسی ؟... من حتی یك قدم هم تو این موشك شیطانی تو نمیذارم ... فهمیدی ؟... هرگز ...
متشکرم کاپیتان... متشکرم ! میدونستم که حرفمرو زمین نمی‌اندازی ...
سلام آقایون ...
آقای باکستر، آه آقای باکستر بیائید که کاپیتان هادوك عزیزرو بشما معرفی کنم . کاپیتان با خوشحالی قبول کرده که به اتفاق تن‌تن دوست عزیز ما با من بماه بیاد ...
اما... ببخشید !... من ...
خوشوقتم کاپیتان و بشما تبریك میگم !... پروفسور بمن گفته بود که شما مرد فوق‌العاده‌ای هستید حالا میبینم که او اغراق نگفته .
آقای باکستر رئیس کل کارخونه است ...
اجازه بدید ...
نه ، نه ، تواضع بەخرج ندید ؛ آدمائی مثل شما خیلی کمیابن... کاملا کمیابن ... بشما تبریك میگم و بشما حسودیم میشه چون افتخار بزرگ قدم گذاشتن بماه برای اولین بار نصیب شما میشه ...
بشماهم همچنین دوست عزیز، خیلی تبریك میگم! ...در این آزمایش خطرناك شما نماینده نسل جوان ازخودگذشته و باجرأت هستید...
بله .. یعنی نه ... یعنی میخوام بگم...
دیگه داره دیر میشه ... مسافرت حتماً شما را خسته کرده . الان شما را باطاق هایتون راهنمائی میکنم و فردا پروفسور کار خونه‌رو بشما نشون میده . این اولین باره که بەخارجیان اجازه داده شده تا از تأسیسات دیدن کنن چون میدونید که مجبوریم احتیاطات لازم رو بعمل بیاریم تا عملیات جاسوسی وخرابکاری صورت نگیره ...
شب فرا رسیده . در مرکز اتمی سکوت برقرار است . فقط نگهبانان درداهروهای طولانی مشغول نگهبانی هستند .
الومرکز؟ اینجا گشتی شماره ۱۴ چیز غیرعادی مشاهده نشد.
واقعاً شورش رو در آوردن! .. این همه مواظبت و نگهبانی کاملا بیهوده است. کی میتونه خودشو تا اینجا برسونه؟...
یا حضرت خضر !...

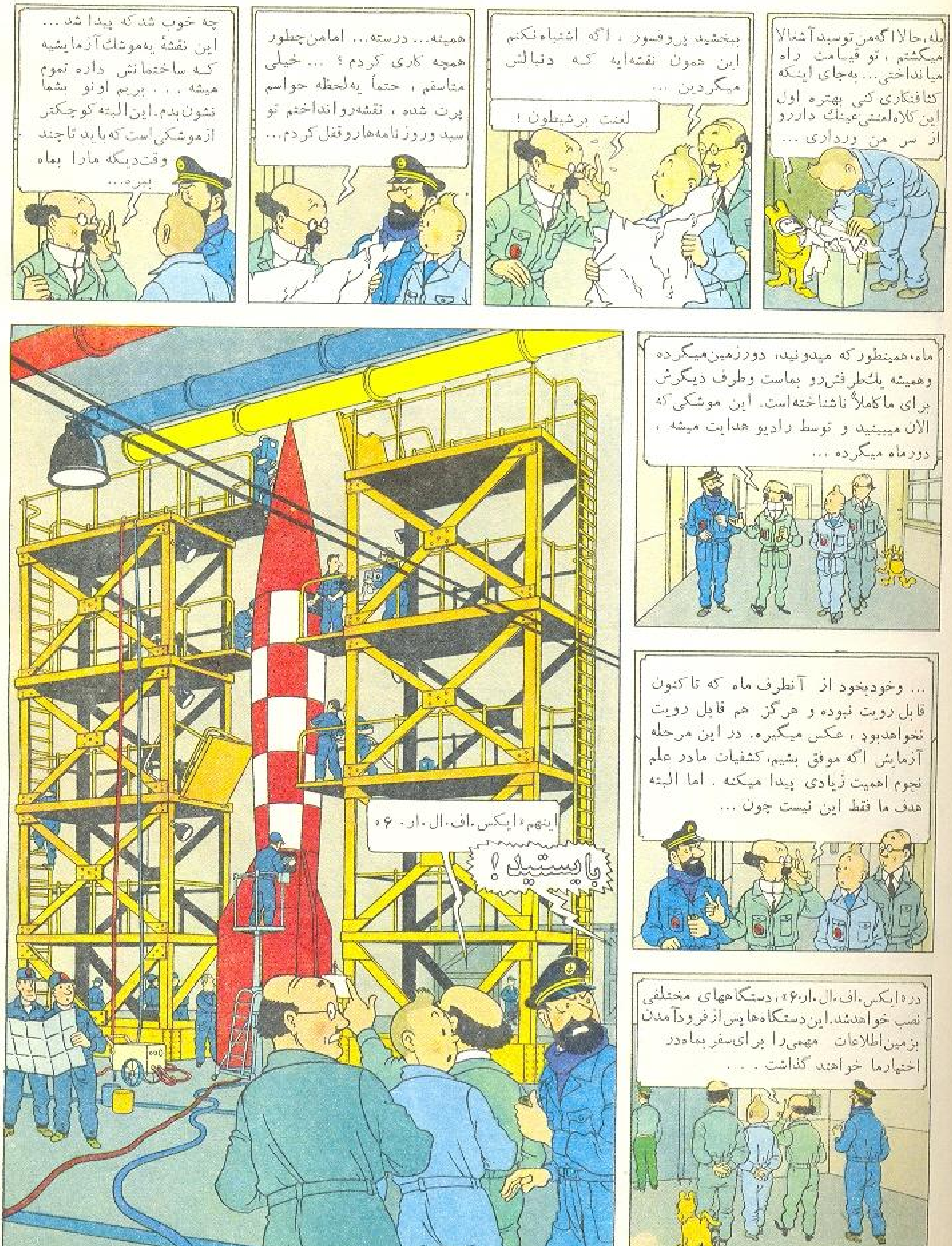

الو مرکز !.. الو مرکز!.. اینجا کشتی شماره ۱۴۰... توجه کنید !... دود غلیظ و قهوه‌ای رنگ راهرو های قسمت « H » را پر کرده... فوری کمک بفرستید.
الو !... الو !.. قسمت امنیت!... اینجا مرکز... دود غلیظی در راهروهای قسمت «H» مشاهده شده.
درینگ درینگ
درینگ درینگ
خُرررر و پُف‌ف
درینگ
پروفسور ! زودباش ؟.. پروفسور!... زنگ خطر!..
چطور !... این وقت شب !..
چه اتفاقی افتاده ؟
خطر !... خارج شید!...
اول مکافات...
مثل اینکه اوضاع خرابه...
اینجارو تخلیه کنید !...
آه اینم آقای تورنسل...
عجب داستانی پیش اومد !... چه اتفاق وحشتناکیه!... شما چی گفتید!..
پروفسور، مثل اینکه به جای سمعک دارید از پیپ کاپیتان استفاده میکنید !...
پیپ کاپیتان !... پیپ کاپیتان !...
تف به این حواس ! درسته ، این که پیپ کاپیتانه!... میگم که گوشم بخوبی سابق نمی‌شنوه...
دود از اینجا میاد !... زودباش پودر کاربونیك بپاش !...
احمق ! بی‌بته ! بی‌خاصیت !...



مردیکه بی‌عرضه خودش‌رو شکل جن بو داده کرده ... کارهای احمقانه هم‌میکنه. اونم درست موقعیکه خودم داشتم خاموش میکردم ...
چی‌رو خاموش میکردی !...
این شاخ کثافت مایه بدبختی شده !... فکر کردم پیپ خودمه پر کردم ... اما بدمصب بدون شعله‌سوخت و این دود لعنتی‌رو راه انداخت !...
خب آره دیگه ... جنس‌اش کائوچوئه !...
صبح روز بعد ...
پروفسور ازمن خواست که اینو بهتون بدم ... امروزصبح پروفسور خیلی مشغوله‌و ازمن‌خواهش کرده‌که تاسیسات را بشما نشون بدم ... بهتره این لباسارو بپوشید تادرهرقدم«زیو» جلوتون‌رو نگیره ...
باز «زیو» ؟... بالاخره«این«زیو» چیه؟...
«زیو» پلیس مخفی مخصوصه که ازیکطرف مامورحفاظت قسمت اتمی است‌واز‌طرف دیگر باید علیه خرابکاری و جاسوسی مبارزه کنه ...
کار«زیو» خیلی زیاده ، چون علیرغم‌احتیاطات ما، درخارج‌فهمیدن‌که ما داریم موشکی برای فرستادن‌به‌ماه آماده‌میکنیم وسرویسهای‌جاسوسی خیلی به‌این مسئله علاقمندن ، خوشبختانه‌کاری ازدستشون ساخته نیست، چون بایدافرادی در اینجا داشته باشن وافراد باید جزو رهبرهای این‌مرکز باشن‌ودراین‌مورد‌خیال‌ما کاملاراحته... خب دیگه لباساتون‌رو بپوشید ...
درهمین هنگام ...
اینرو برمز بفرستید،بارون عزیز : «N-W-3-R» به «A-K-R-12» با رهبران کارگاه بزرگ تماس بگیرید... »
اکنون‌در آزمایشگاه مرکزی‌هستیم... جائی که اورانیوم طبیعی که مثل میله‌های نازك فلزی‌بدست ما میرسه ، به پلوتونیوم‌تبدیل میشه... همین‌پلوتونیومه‌که موشك پروفسور تورنسل‌را راه می‌اندازه ...
ساختن پلوتونیوم دو قسمت اساسی داره ، اول باید میله های اورانیوم در کوره‌های اتمی‌که شماالان‌خواهیددیدپخته بشه، سپس باید بطرق شیمیائی،پلوتونیوم پخته را از میله جدا کرد ... متوجه حرفم هستید ؟ ...
معلومه ... بفرمائید ...
اینجا مدخل سالنی است‌که کوره اتمی‌درآن قرارداده ... اما اول بایدکارتهای شناسائی شما بازرسی بشه ...
خب اینم‌انجام شد... حالاباید لباسهای مخصوص بپوشیم‌که مارو درمقابل‌اشعه رادیواکتیو محافظت کنه ... باید بگم که پروفسور تورنسل بامهربانی خاص خودش،بفکرسگتون هم بوده و واسه‌اونم لباس‌مخصوص سفارش‌داده...
لابد حالا دیگه میتونیم داخل بشیم...
آقای تورنسل واقعاً لطف کرده،اما بجای من حتماًبه‌اندازه‌یه سگ‌گرگی لباس سفارش داده !...
!
بفرمائید ...
?


این کوره اتمی است که از تکه‌های بزرگ گرافیت ساخته شده و در آن لوله های آلومینیومی قرار داره . میله‌های کادمیوم، که فلز سفید رنگیه و اون بالامیبینید ، در این قسمتی فرومیرن که دورش بتونِ ضخیمی ایجادشده . این لوله بزرگ هم، آب لازم برای سرد کردن دستگاه رامیرسونه ...
خارق‌العاده است !...
حق باشماست !... بازدیداین کارخونه آدم را تحت تاثیر قرار میده ...
خارق‌العاده است !...
آدمو سحر میکنه !... افسون میکنه !... چطوری بگم ؟...
!
"کله پامیکنه!"... احتمالادنبال همین کلمه میگشتی، مگه‌نه، کاپیتان؟...


صدمه که ندیدید؟ ..
صدمه ؟ ... نه بهیچوجه ... اتفاقاً حالم بهتر هم شد!
خب دیگه به کوره خودمون برگردیم. حالا دارن یه میله اورانیوم را که ۹۹ درصد «یو» ۲۳۸ و فقط ۱ درصد «یو» ۲۳۵ داره تو کوره میذارن . وقتی اورانیوم وارد کوره شد چه اتفاقی می‌افته ؟
یك اتم «یو» ۲۳۵ موقع تجزیه دو یا سه نوترون ایجاد میکنه... یکی از اینا توسط «یو» ۲۳۸ جذب میشه و تبدیل به پلوتونیوم میشه . اما نوترون‌های دیگه چی بسرشون میاد ؟...
آره، من‌هم خیلی واسشون ناراحتم ...
گرافیت دورشون رامیگیره... ولی اونا براهشون تو کوره ادامه میدن تا به یکی از اتمهای کمیاب «یو» ۲۳۵ برخورد کنند . اتم تجزیه میشه و باز دو یا سه نوترون آزاد میکنه ، میفهمید؟...
معلومه، این که مثل آب خوردن ساده است ...
اما این عمل باید تحت نظارت باشه . بکمك کادیوم که مقداری از نوترون‌ها رو جذب میکنه ما میتونیم بمیل خودمون اندازهٔ فعالیت کوره‌رو میزان کنیم ...
الو ، الو ! . ازمهندس فرانك ولف خواهش می‌شود فوری با پروفسور تورنسل تماس بگیره.
یا الله ! حتماً خبری شده !...
الو!... الو!... پروفسور تورنسل؟... فرانك‌ولف صحبت میکنه...
چی ؟... نقشه‌ها ؟... گم شده ؟؟؟
بله فوری میائیم .
شنیدید؟... موضوع نقشه‌های یك موشك آزمایشی است ... پروفسور اونارو دیشب تو کشوهای گاوصندوق خودش گذاشته وقفل کرده بود . امروزصبح نقشه‌ها گم شدن و فقط سه‌نفر رمز گاوصندوق را میدونستند . آقای باکستر ، پروفسور ومن ... زودتر بریم ...
بالاخره یادشون میاد که این ماسك کثافت‌رو از سرم وردارن یا نه ؟...
چند لحظه بعد ...
امروزصبح موقعی که گاوصندوق را باز کردم بجای نقشه‌ها یه‌مشت روزنامه‌قدیمی پیدا کردم...


بله، حالا اگه من توسبد آشغالا میکشتم، تو قیامت راه میانداختی... بهجای اینکه کنافتکاری کنی بهتره اول این کلاهلعنتی عینك داررو از سر من ورداری ...
ببخشید پروفسور، اگه اشتباه نکنم این همون نقشهایه که دنبالش میگردین ...
لعنت برشیطون !
همینه... درسته... امامن چطور همچه کاری کردم ؟ ... خیلی متاسفم، حتماً یهلحظه حواسم پرت شده، نقشهروانداختم تو سبد وروزنامههاروقفل کردم...
چه خوب شد که پیدا شد... این نقشهٔ یهموشك آزمایشیه که ساختمانش داره تموم میشه... بریم اونو بشما نشون بدم. این البته کوچکتر ازموشکی است که باید تاچند وقتدیگه مارا بماه ببره...
ماه، همینطور که میدونید، دورزمین میگرده وهمیشه یكطرفشرو بماست وطرف دیگرش برای ماکاملاً ناشناختهاست. این موشکی که الان میبینید و توسط رادیو هدایت میشه، دورماه میگرده ...
... وخودبخود از آنطرف ماه که تاکنون قابل رویت نبوده و هرگز هم قابل رویت نخواهدبود، عکس میگیره. در این مرحله آزمایش اگه موفق بشیم، کشفیات مادر علم نجوم اهمیت زیادی پیدا میکنه. اما البته هدف ما فقط این نیست چون ...
دره ایکس.اف.ال.ار۰۶، دستگاههای مختلفی نصب خواهندشد. این دستگاهها پس ازفرودآمدن بزمین اطلاعات مهمی را برای سفر بماهدر اختیارما خواهند گذاشت . . .
اینهم، ایکس.اف.ال.ار.۰۶
بایستید !


این سگ با لباس آ.ت. اینجا چکار میکنه؟... شمامیدونید که پوشیدن این لباس اینجا قدغنه...
ای داد! به کلی فراموش کرده بودم...
الان سگه‌رو میبرم لباسش‌رو عوض کنه. بیا کوچولو با من بیا...
میلو، دنبال آقا برو...
ممکنه بگید که «ایکس اف ار ۶ ۰» با موشك های دیگه که تا به حال پرتاب شده هیچ فرقی نداره، امامن جواب‌میدم که فرق‌داره زیرا‌این‌اولین‌موشکی‌است که...
خب بالاخره به‌فکر من هم افتادن!...
... دارای موتوراتمی‌است واین‌موتور زامن، یعنی تورنسل، ساختم. طرز کارش؟... بله‌یه‌بمب‌اتمی‌رودرنظربگیرید که بجای اینکه همه قدرتش‌رو در یك لحظه بکار بیاندازه، اینکاررا در چند روزبتدریج انجام بده...
البته برای حرکت و برای‌مراجعت، از موتور دیگه‌ای استفاده میکنیم که رآکتورمعمولی است وبا مخلوطی از اسید ازتیك وانیلین کار میکنه. چرا؟... برای‌اینکه اگه در هر دو مرحله از موتور اتمی استفاده کنیم ذرات‌رادیوآکتیوکه‌ازآن متصاعد میشه...
... روی زمین ایجاد خطرمیکنه. حتماً شما میگید که‌گرمای زیادی که ازتجزیه اتم‌حاصل میشه‌موتوررو ذوب میکنه، اما اینطور نیست، چون من ترکیبی ساختم بنام تورنسلیت که درمقابل گرمای‌شدیدمقاومت میکنه وبکمك این موتور اتمی وتورنسلیت مابزودی روی ماه پیاده می‌شیم...
...همین فکر منو سبکبال کرده...
مواظب باش!...
توجه! رنگی نشوید
مواظب باش!...
توجه! رنگی نشوید
یك هفته گذشت.و یکشب...
مراقبت پرواز... ازمتصدی رادار... هواپیمائی ازجنوب بطرف منطقهٔ ممنوعه در پروازه...



گروه د.س.آ... ازمراقبت پرواز... هواپیمائی ازجنوب بطرف منطقهٔ ممنوعه در پروازه!... به گروه حملهٔ د.س.آ. دستور داده میشه آماده باشن...
مراقبت اسپروز به هواپیمائی که برفراز اسپروز در پروازه ... شما دارید روی یك منطقهٔ ممنوعه پرواز میکنید لطفاً دور بزنید ... صدای منو میشنوید ، جواب بدید، بگوشم ...
ما رو دیدن !.. بما دستور میدن که دور بزنیم !...
اصلا جواب نده ؛ ما هنوز بجائی که میخواهیم نرسیدیم !...
مراقبت اسپروز به هواپیمائی که روی منطقه ممنوعه در پروازه... دور بزنید، والا تیراندازی میکنیم... شنیدید جواب بدید، بگوشم ...
داره مشکل میشه، میگن تیراندازی میکنن ...
طوری جواب بده که فکر کنن دستگاههای رادیوئی ما خراب شده تا ازاین فرصت استفاده کنیم ...
مراقبت اسپروز ... ازاپیما.. .دستگاه... رادیوئی ... خراب فرود ... اجباری...
این هواپیما حتماً راهشو گم کرده دستگاهاش خراب شدن ... داره سعی میکنه بما جواب بده . . . چکار باید کرد ؟
وقتشه ، بپر !...
مراقبت پرواز ... ازمتصدی رادار ... سه نفر با چتر نجات از هواپیما پریدن بیرون
مرکز د. س. آ. .. ازمراقبت ... دستور آتش داده میشه ...
تق تق تق
نخیر حتماً خواب نمی‌بینم د. س. آ. داره شلیك میکنه...
ووووو
این حتماً یه خمپاره است که منفجر نشده، افتاد ! ...
خوررر... پف‌ف‌ف‌ف...
ای داد برمن ، خمپاره تو اطاق آقای تورنسل منفجر شد بریم به بینیم چطور شده ...
؟
کیه ؟... کسی در می‌زنه ؟...



صبح روز بعد ...
الو ، الو... افراد دسته «آ» هر چه زودتر در دفتر آقای باکستر جمع شوند تا موضوع مهمی به اطلاعشون برسه
ما جزو دسته «آ» هستیم ، نیست؟
بله ، بیا بریم ..
آقایون دیشب اتفاقات مهمی در اینجا رخ داده... یک هواپیمای ناشناس که از دست گروه دفاعی ما گریخت، روی منطقه ممنوعه پرواز کرد و سه چترباز پیاده کرد ... یکی از آنها ، که چترش خراب بوده کشته شد و با جسدش غذا اسلحه و یک فرستنده پیدا شده البته کارت شناسائی نداشت ...
تا کنون موفق بدستگیری دو چترباز دیگر نشده‌ایم. البته برای دستگیری دو نفر دیگر از تمام امکانات استفاده خواهد شد و آنها را بزودی دستگیر خواهیم کرد . . فعلاً هدف ما از این جلسه اینست که ...
قرصی برای سرفه ؟ ... چرا اصرار داره ما واسه سرفه قرص بخوریم؟ مگه سرماخوردگی زیاد شده؟
؟
... ازشما که جزو رهبران این تأسیسات هستید خواهش می کنم که کاملاً هشیار باشید ، چون حادثه دیشب ثابت کرد که تمام مواظبت های لازم بایستی تقویت بشه ...
آقایون.. ختم جلسه را اعلان می‌کنم فقط از متخصصین «ایکس اف ال ار ۶» تقاضا دارم تشریف داشته باشند با آنها چند کلمه‌ای صحبت خصوصی دارم ...
مثل اینکه سوراخ سمعکتون گرفته ؟
ابداً !... فقط کمی سوراخش گرفته ...
بعداز انفجار دیشب توش کج رفته ... نه این جوری بیرون نمیاد ...
شاید اگر تکونش بدین ...
یعنی چه ؟ این دیگه چه حرکتیه پروفسور ؟
!
ای داد!
من فکر می کردم این بلاها فقط سر من میاد ...
من ... من ... منو ببخشید ...
مهم نیست... عیب نداره...
ببخشید ، تلفن ...
درینگ
الو؟... بله ، چطور؟... چترباز ؟... دستگیر شدن ؟... هردو ؟ . . . عالیه ... چی ؟ . . . یونانیین؟... عجیبه ؟... فوری بیارشون پیش من میخوام شخصاً ازشون بازپرسی کنم ...
چند لحظه بعد ...
من با تمام اعتراض قوا می کنم!... نه... یعنی من با تمام قوا اعتراض می کنم !...
بی‌صدا !...
دق دق دق
اینهم پرنده‌های دیشبی ما ، آقای باکستر.
از اونم بالاتر... با تمام قوا اعتراض می کنم !.
؟
به‌به !... آقایون دوپونت و دوپونط هم که وارد معرکه شدن !


آقایون کافیست ... دیگه بسه ؛ اول بگید معنی این لباسهای مسخره چیه؟...
لباس مسخره ؛ شما به لباس ملی خودتون ، یعنی لباس سیلداوی می گید مسخره؟...
لباس ملی سیلداوی؟ حتماً آقایون شوخی میکنید... شما خوب می دونید این لباسها یونانیه... این ...
لباس یونانی ؟ ولی ما به لباس فروش گفتیم که لباسهای سیلداوی میخواهیم...
من که به تو گفتم مثل اینکه یارو لباسارو درست نمیشناسه ...
بهرحال این مهم نیست ، چیزی که میخوام بدونم اینه که چرا با چتر نجات اینجا اومدید ؟...
ما با چتر نجات ؟ ما که با چتر نجات نیومدیم ...
ببخشید آقای باکستر ، حتماً اشتباهی رخ داده ، من این آقایون رو میشناسم . اینها جاسوس نیستند . اینها پلیسند ! جای سوء ظنی هم نیست من ... آنهارا خوب می شناسم وضمانتشون را میکنم .
تن تن !
خودشه ؟
اینها پلیسند؟
بله ، ... ما ماموریت مخصوصی داریم ؛ دولت ما ، ما را فرستاده که مواظب جان هموطنا نمون باشیم .
پس شما بودید که ورودتون رو اطلاع داده بودن ؟ ... شما باید کارت شناسائی داشته باشید ...
بله ... البته که داشتیم ، ولی تو قطار دزدیدنشون ! ...
میتونید اطمینان داشته باشید آقای باکستر... من مطمئنم که درست میگن ...
الو... مرکز... من باکستر ... این دو نفری را که دستگیر کردید اونا نبودن که با چتر نجات اومدن ... به جستجو ادامه بدین ...
آقایون... شما آزادید... امیدواریم مارو ببخشید ...
مهم نیست ، شغل ما ایجاب میکنه که همیشه با مشکلات روبرو بشیم ...
... واما حالا برگردیم سر مطلبمون... موشک آزمایشی ، ایکس.اف ۱۶ ، بزودی ساخته میشه ومن فکر می کنم جاسوسا بیشتر به آن توجه خواهند کرد . از شما میخواهم که بیشتر مواظب باشید .
آقای باکستر ، از شما خواهش میکنم اجازه بدین چند روزی از کارخانه خارج بشم ، میخوام برم کوه پیمائی پاهام داره خشک میشه ...
البته ، البته ، حتماً ، شما به تفریح احتیاج دارید ...
چند ساعت بعد ...
یه کوله پشتی میذارن ، و پشتشون ، یه کفش سنگین هم پا می کنن ، هی رو سنگا راه میرن ، اسمشو میزارن ورزش ! ...
از اینجا حسابی پیداست حالا بپردازیم بکار...
?

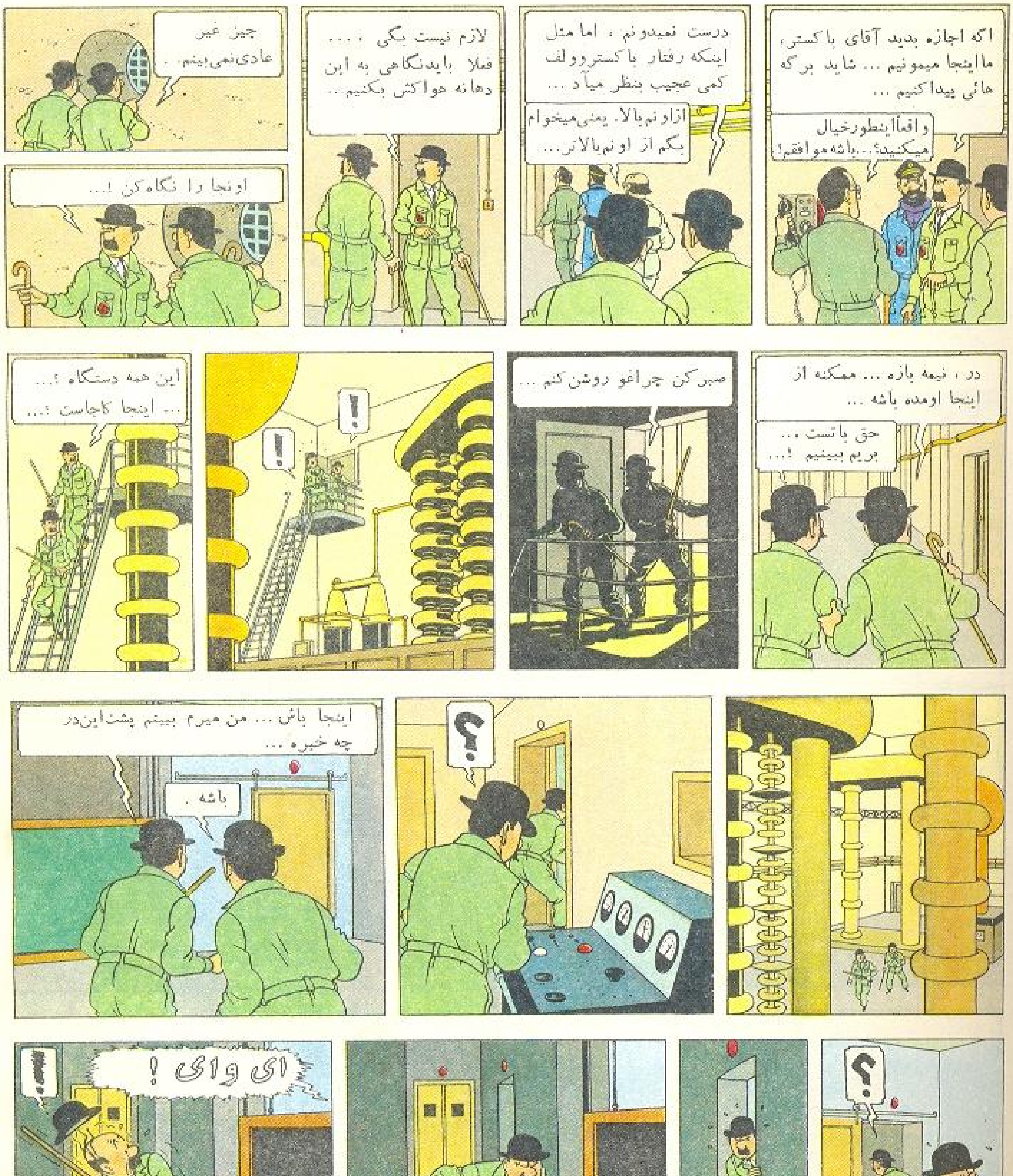

فرض کنیم که این چترباز‌های مرموز همدستی توخود کارخونه داشته‌باشن، این همدست هم نقشه‌هارا بهشون‌بده. حالا باید دید چطوری میتونن وارد شن؟ همه راههائی که محافظ داره...
میبینی میلو من قبل از حرکت بدقت نقشه‌کار خونه‌رو مطالعه کردم، دو دهنه هواکش هست که محافظ نداره، چون فکر کرده بودن که کسی به آنها نمیتونه دسترسی پیدا کنه. اما من فکرمیکنم که دسترسی به آنها غیر ممکن نیست...
به‌بینیم اولی کجاس: اونها... بله‌خودشه!... نه از اینطرف ممکن‌نیست، صخره شیبش خیلی‌تنده... دومی‌رو ببینیم...
پیداش کردم!... فکر میکنم به این یکی بشه دسترسی پیدا کرد. بیا میلو، بریم‌از نزدیک به بینیم...
اینم دهنهٔ هواکش...
من میرم از نزدیک‌به‌بینم. توهم مواظب کیفم باش... صدام نکن. چون ممکنه چتربازا همین نزدیکی ها باشن...
به به‌آقای تن تن باز آکروباسی را شروع کردن!... پسر بیاپائین، باز میفتی استخوانات خورد وخمیر میشه...
درست هماتطوریه که فکر میکردم، از اینجا جاسوسا راحت میتونن‌با همدستاشون تماس بگیرن.
؟
هوُوُ! هوُوُ!
عُو! عُو!
وه‌ه یه بچه خرس!
حتماً بوی ساندویچ عسلی‌که توکیف منه، خرسه‌روا ینجا کشونده!
بیا شکمو... بیابخورش!...
شیطون،... خرس بتمام‌معنا... بدون اینکه تشکر کنه گذاشت رفت...
به جهنم!... بیامیلو، اینم مال تو...
چی شده؟... باز کلک‌تو تو تبوتت افتاد؟...
!!

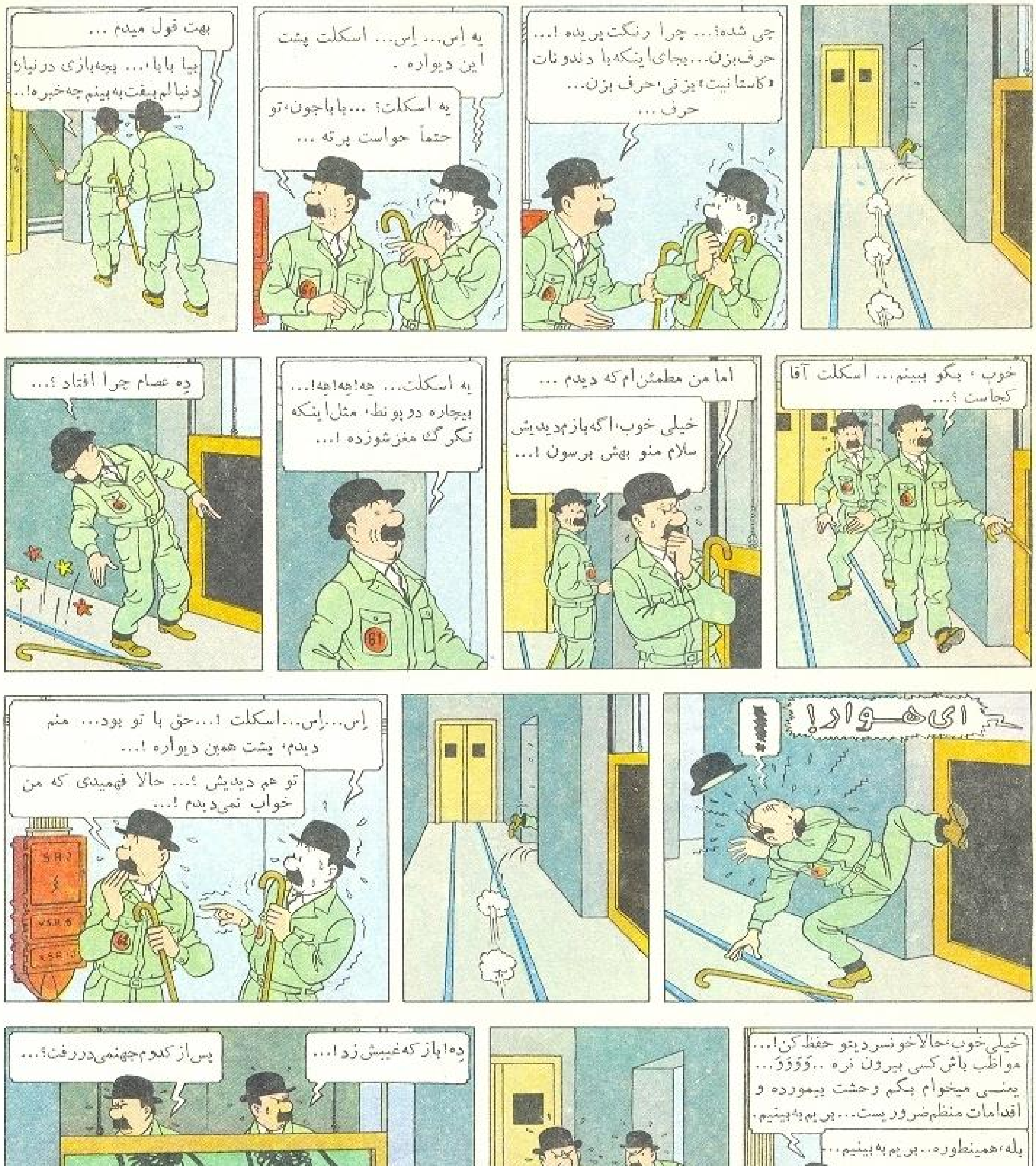


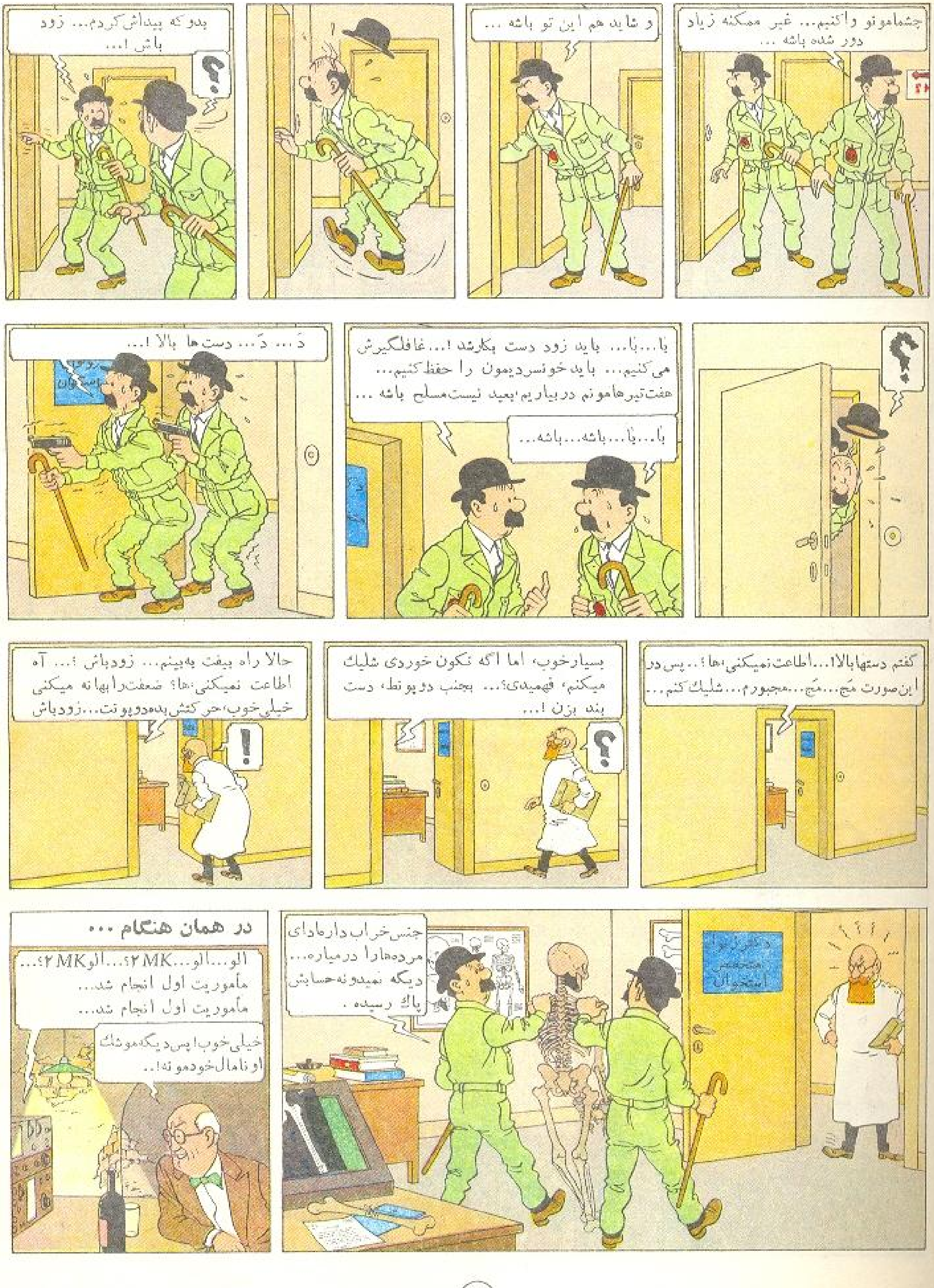
یواش‌تر!... یواش‌تر!... درست مثل قحطی زده‌هان!
دادبیداد... !سر و کلهٔ باباننه‌هاشون هم پیدا شد...
بگیرین، اینم مال شما...
زودباش میلو! باید از فرصت استفاده کرد ودررفت بالا...
به، به! چه آسانسوری!...
بالاخره رسیدیم!... خوب اول‌همه باکاپیتان تماس بگیرم...
نخیر، اول بندمرو بذارید پائین!...
الو!... الو!... کاپیتان... بله خودم هستم... فکرمیکنم‌پیداش کردم!... بله‌قسمت‌زی، راهروی ۷، دهنهٔ سوم‌بله... منتظر کمکتون هستم...
تکرار میکنم... قسمت زی، راهروی ۷، دهنه۳... باشه... نه، نه، نه بکسی چیزی نمیگم...
خب حالا باید منتظر بود ودیدچی‌پیش‌میاد!... باید خودمونو خوب بپوشونیم، چون شب سرد میشه...
چند ساعت بعد...
مواظب باش! صدائی شنیدم...
حتماً یکی‌از چترباز است، پس دومی کجاست؟...
به دهنه نزدیک شد، کسی کافنجارو بهش داد! حالا وقت عمله!...
دستها بالا!
؟
زنده باد جیم!...
تق



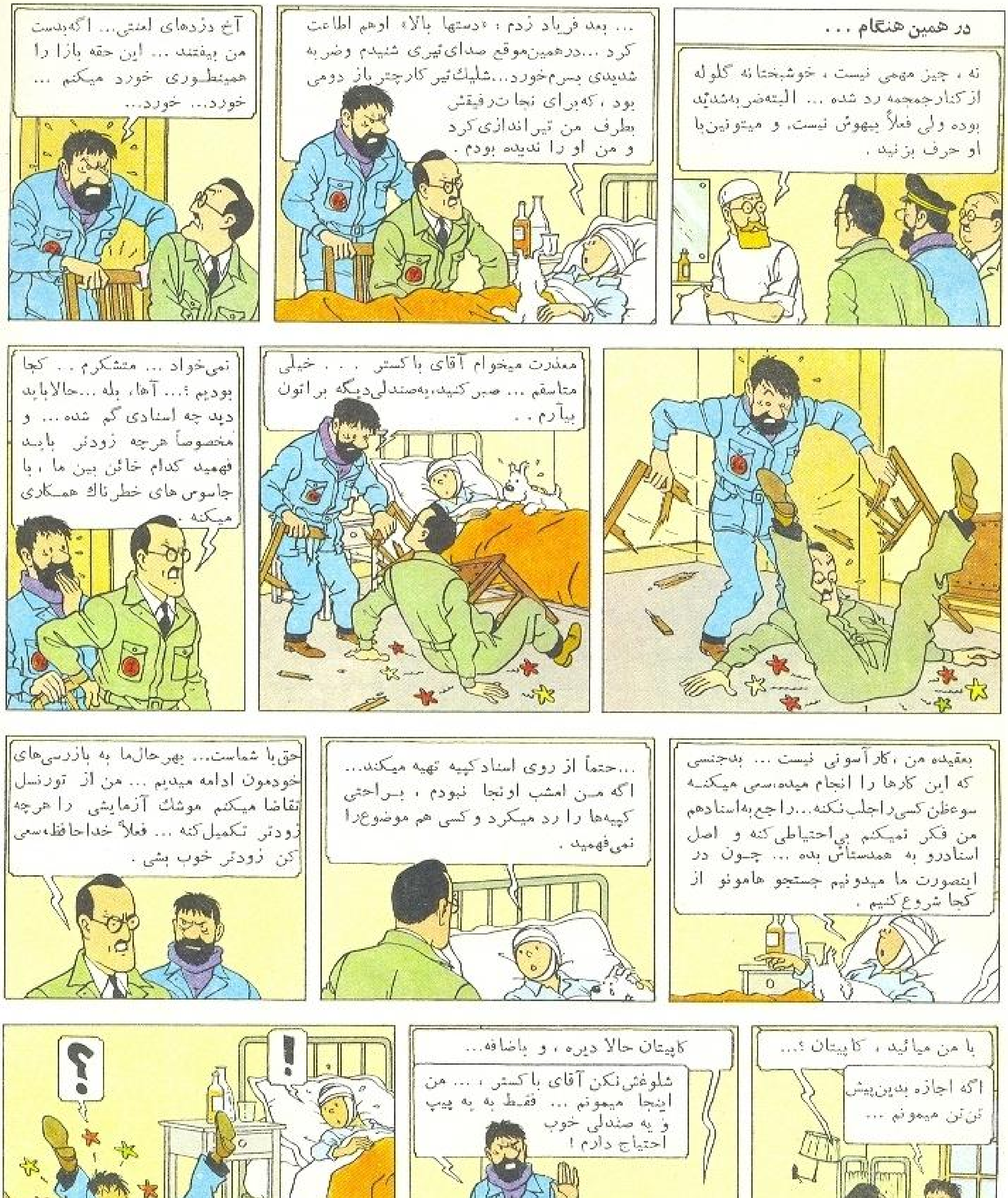
(۱) ماجرای داستان را در کتاب «تن تن در سرزمین طلای سیاه» بخوانید


اگه اجازه بدید آقای باکستر، ما اینجا میمونیم ... شاید برگه هائی پیداکنیم ...
واقعاً اینطورخیال میکنید؟...باشه موافقم!
درست نمیدونم ، اما مثل اینکه رفتار باکسترو ولف کمی عجیب بنظر میاد ...
ازاونم بالا. یعنی میخوام بگم از اونم بالاتر...
لازم نیست بگی ، ... فعلا بایدنگاهی به این دهانه هواکش بکنیم ...
چیز غیر عادی نمی بینم .
اونجا را نگاه کن !...
در، نیمه بازه ... ممکنه از اینجا اومده باشه ...
حق باتست ... بریم ببینیم !...
صبرکن چراغو روشن کنم ...
!
!
این همه دستگاه !...
... اینجا کجاست !...
?
اینجا باش ... من میرم ببینم پشت این در چه خبره ...
باشه .
?
ای وای !


چی شده؟... چرا رنگت پریده!... حرف بزن... بجای اینکه با دندونات «کاستانیت» بزنی، حرف بزن... حرف...
یه اِس... اِس... اسکلت پشت این دیواره.
یه اسکلت؟... بابا جون، تو حتماً حواست پرته...
بهت قول میدم...
بیا بابا!... بچه‌بازی درنیار! دنبالم بیفت به بینم چه خبره!...
خوب، بگو ببینم... اسکلت آقا کجاست؟...
اما من مطمئن‌ام که دیدم...
خیلی خوب، اگه بازم دیدیش سلام منو بهش برسون!...
یه اسکلت... هه!هه!... بیچاره دوپونط، مثل اینکه تگرگ مغزشو زده!...
دِه عصام چرا افتاد؟...
ای هوار!
!!!!
اِس...راس...اسکلت!...حق با تو بود... منم دیدم، پشت همین دیواره!...
تو هم دیدیش؟... حالا فهمیدی که من خواب نمی‌دیدم!...
خیلی خوب، حالا خونسردیتو حفظ کن!... مواظب باش کسی بیرون نره..وووو... یعنی میخوام بگم وحشت بیمورده و اقدامات منظم ضروریست... بریم به‌بینیم.
بله، همینطوره... بریم به بینیم...
دِه! باز که غیبش زد!...
پس از کدوم جهنمی در رفت؟...
RAYONS "X"
اشعهٔ ایکس

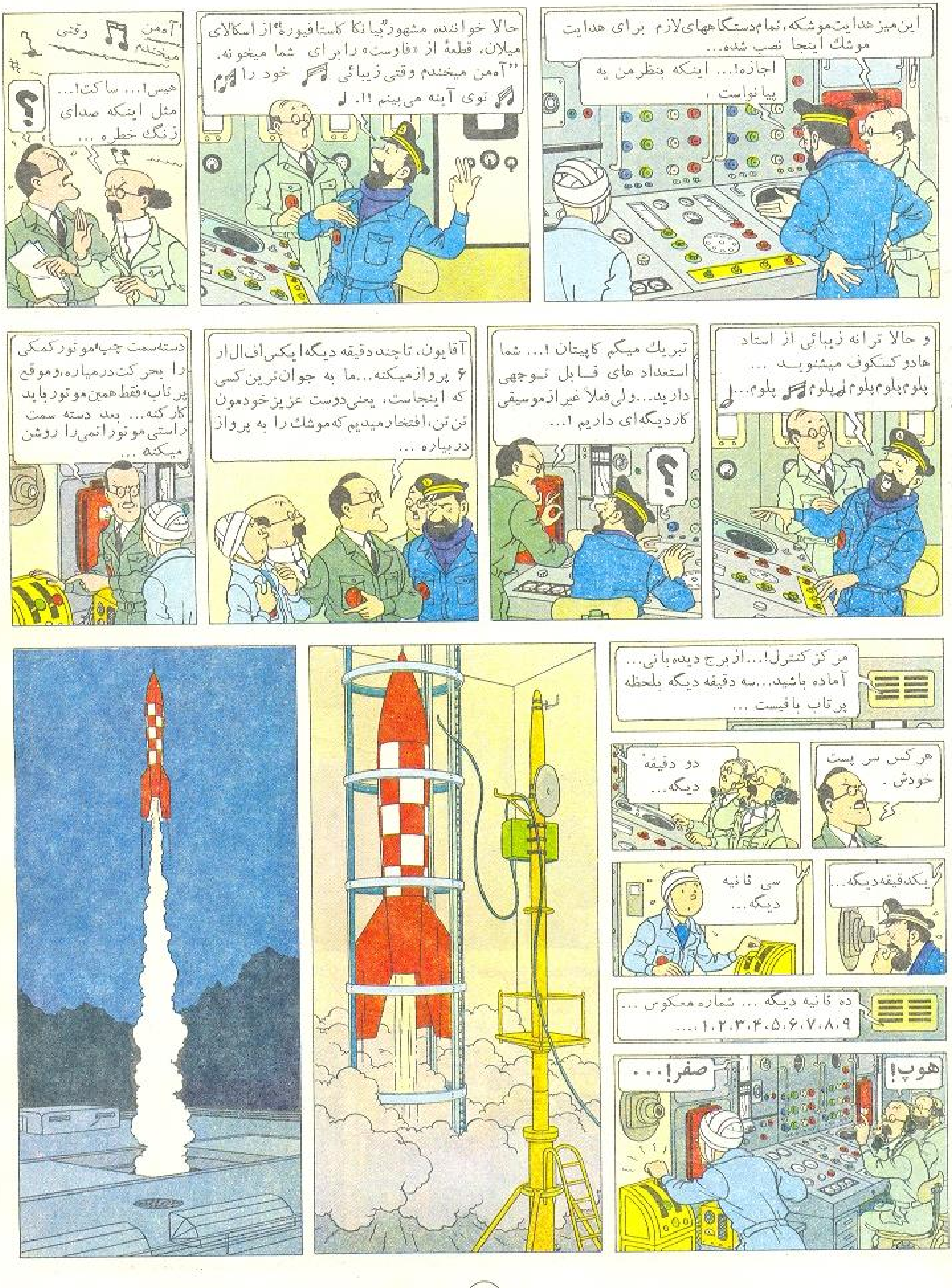


چشمامونو واکنیم... غیر ممکنه زیاد دور شده باشه ...
و شاید هم این تو باشه ...
بدو که پیداش کردم... زود باش !...
?
?
با... با... باید زود دست بکارشد !... غافلگیرش می کنیم... باید خونسردیمون را حفظ کنیم... هفت‌تیرهامونم دربیاریم،بعید نیست‌مسلح باشه ...
با... با... باشه... باشه...
دَ... دَ... دست‌ها بالا !...
گفتم دستها بالا !... اطاعت نمیکنی ،ها ؟.. پس در این‌صورت مَج... مَج... مجبورم... شلیك کنم...
بسیارخوب، اما اگه تکون خوردی شلیك میکنم، فهمیدی؟... بجنب دو پوتط، دست بند بزن !...
?
حالا راه بیفت به‌بینم... زودباش !... آه اطاعت نمیکنی،ها؟ ضعفت‌را بهانه میکنی خیلی‌خوب،حرکتش بده‌دوپوتت...زودباش
!
جنس‌خراب دارماداى مرده‌هارا درمیاره... دیگه نمیدونه‌حسابش پاك رسیده .
در همان هنگام ...
الو... الو... MK ۲؟... الو MK ۲؟...
ماموریت اول انجام شد...
ماموریت اول انجام شد...
خیلی‌خوب! پس دیگه‌موشك اونامال‌خودمونه!..


در همین هنگام . . .
نه ، چیز مهمی نیست ، خوشبختانه گلوله از کنار جمجمه رد شده ... البته ضربه شدید بوده ولی فعلاً بیهوش نیست ، و میتونین با او حرف بزنید .
... بعد فریاد زدم : « دستها بالا » او هم اطاعت کرد ... درهمین موقع صدای تیری شنیدم و ضربه شدیدی بسرم خورد ... شلیک تیر کار چتر باز دومی بود ، که برای نجات رفیقش بطرف من تیراندازی کرد و من او را ندیده بودم .
آخ دزدهای لعنتی ... اگه بدست من بیفتند ... این حقه بازا را همینطوری خورد میکنم ... خورد ... خورد ...
معذرت میخوام آقای باکستر . . . خیلی متاسفم ... صبر کنید ، یه صندلی دیگه براتون بیارم . .
نمی خواد ... متشکرم . . کجا بودیم ؟ ... آها ، بله ... حالا باید دید چه اسنادی گم شده ... و مخصوصاً هرچه زودتر باید فهمید کدام خائن بین ما ، با جاسوس های خطرناک همکاری میکنه .
بعقیده من ، کار آسونی نیست ... بدجنسی که این کارها را انجام میده ، سعی میکنه سوءظن کسی را جلب نکنه ... راجع به اسناد هم من فکر نمیکنم بی احتیاطی کنه و اصل اسنادرو به همدستاش بده ... چون در اینصورت ما میدونیم جستجو هامونو از کجا شروع کنیم .
... حتماً از روی اسناد کپیه تهیه میکند ... اگه من امشب اونجا نبودم ، براحتی کپیه ها را رد میکرد و کسی هم موضوع را نمی فهمید .
حق با شماست ... بهرحال ما به بازرسی های خودمون ادامه میدیم ... من از تورنسل تقاضا میکنم موشك آزمایشی را هرچه زودتر تکمیل کنه ... فعلاً خداحافظ ، سعی کن زودتر خوب بشی .
با من میائید ، کاپیتان ؟ ...
اگه اجازه بدین پیش تن تن میمونم ...
کاپیتان حالا دیره ، و باضافه ...
شلوغش نکن آقای باکستر ، ... من اینجا میمونم ... فقط به یه پیپ و یه صندلی خوب احتیاج دارم !
?!
!


هفته‌ها گذشت و بالاخره روز پرتاب موشك آزمایشی فرا رسید . . .
خوب پروفسور ؟...
همه چیز آماده است ، آقای باکستر... آخرین قسمتهای هدایت هم نصب‌شده ... محل برجهای تدوین هم تغییر کردند...
هم‌اکنون تکنسین‌ها ... وسایل حرکت را آماده‌میکنند...
سلام آقای باکستر ، به‌بینید کی اینجاست...
نگاه کنید ! ... کارشون تقریباً تموم شده ...
چقدر خوشحال‌شدم!... فکرمیکردم هنوز بستری هستید ...
درسته،امانخواستم از تماشای پرتاب موشك آزمایشی محروم بمونم.
نگاه کنید آقای‌باکستر، تن تن حالش خوب شده ...
تموم شد ...
همه چی مرتبه... حالا باید محل را تخلیه کرد ...
فکر خوبیه ... اما اول باید محل را تخلیه کنید .
اوه ببخشید !...
آخ!...
آقای محترم، بجای «ببخشید گفتن» بهتره جلوی پاتونرانگاه کنید!...
این بالا لااقل تأمین بیشتری دارم !...
بالاخره یه گوشه راحت‌پیدا کردم!...
توجه ... توجه... محل پرتاب سفینه‌را خلوت کنید .. الو... الو ...
?
تکرار میکنم...محل...
خیلی خوب ، فهمیدیم !...
... محل پرتاب راتخلیه کنید ...


کسی جانمونده ؟... خیلی خوب !... پس میتونیم بریم ...
بله ... از همین مرکز کنترل، موشك را هدایت میکنیم ...
معذرت میخوام ، پروفسور ...
... دستگاهی را که از شما خواسته بودم نصب کنید، نصب شد ؟... آخه روزی که برای دیدنم به درما نگاه اومده بودید از شما خواهشی کرده بودم .
آه ! بله ! نصب شد... همین دیشب کارشو تمام کردم...
الو... دینه باتی ؟... توئی میشل ؟.. من باکسترم !... در مرکز کنترل هستم ... بالا ، همگی آماده هستید ؟
کاملا آماده، آقای باکستر... همه سر پستهاشون هستند ...
الو ! اینجا رادار... بله، آقای باکستر، کاملا آماده هستیم.
خیلی خوب دیگه فقط باید منتظر لحظهٔ پرتاپ بود... بیست دقیقه دیگه باقیست ...
عجب ! این دستگاه کوچك چیه پروفسور ؟... اینکه دیشب اینجا نبود ...
بله من نصب کردم... فکر رفیقما تن تن بود ...
نه آقا !... چیز مهمی نیست...
در همین هنگام ...
این مسئلهٔ اسکلت جداً عجیبه ...
اوهو ! اینجا را نگاه کن...
خوب مگه چیه !... دستگاه برق فشار قویه ...
ظاهراً دستگاه برق فشار قویه ! ولی اگه یه کابین قلابی باشه ، چی !... بیا شاه کلید همراه منه، نگاه کردنش ضرری نداره...
بهر حال مواظب خودت باش !...
آخه مگه من بچه ام... وباضافه..
!!!
!!!


این میز هدایت موشکه، تمام دستگاههای لازم برای هدایت موشك اینجا نصب شده...
اجازه!... اینکه بنظر من یه پیانواست !
حالا خواننده مشهور "بیانکا کاستافیوره" از اسکالای میلان، قطعهٔ از «فاوست» را برای شما میخونه.
"آه من میخندم وقتی زیبائی خود را توی آینه می بینم !!..."
آه من میخندم وقتی
هیس!... ساکت!... مثل اینکه صدای زنگ خطره...
و حالا ترانه زیبائی از استاد هادو کسکوف میشنوید...
بلوم بلوم بلوم بلوم پلوم... پلوم...
تبریك میگم کاپیتان !... شما استعداد های قابل توجهی دارید... ولی فعلاً غیر از موسیقی کار دیگه ای داریم !...
آقایون، تا چند دقیقه دیگه ایکس اف ال ار ۶ پرواز میکنه... ما به جوان ترین کسی که اینجاست، یعنی دوست عزیز خودمون تن تن، افتخار میدیم که موشك را به پرواز دربیاره...
دسته سمت چپ، موتور کمکی را بحرکت درمیاره، و موقع پرتاب، فقط همین موتور باید کار کنه... بعد دسته سمت راستی موتور اتمی را روشن میکنه...
مرکز کنترل!... از برج دیده بانی... آماده باشید... سه دقیقه دیگه بلحظه پرتاب باقیست...
هر کس سر پست خودش.
دو دقیقه دیگه...
یکدقیقه دیگه...
سی ثانیه دیگه...
ده ثانیه دیگه... شماره معکوس...
۹،۸،۷،۶،۵،۴،۳،۲،۱....
هوپ!
صفر!...



درست شد ! ... بالاخره حرکت کرد !... عظیم ترین پدیده در تاریخ جهان... برای اولین بار بشر سفینه‌ای به ماه فرستاد!...
بطرف ماه !... متوجه معنی این دو کلمه هستید ؟...
بطرف ماه !...
!
ای داد ... خیلی متاسفم!... خوشبختانه پیپ تو دهنتون نبود !...
از برج دیده‌بانی به‌مرکز کنترل... آماده برای بکارانداختن موتوراتمی باشید... توجه ...سی ثانیه دیگه به لحظهٔ پرتاب باقی است...
بیست ثانیه دیگه ...
لعنت بر شیطون ! پیپ من کجاست ؟
شمارش معکوس شروع شد !... ۹ ... ۸ ... ۷ ...
پیپ منو ندیدی ؟...
معذرت میخوام ... وقت ندارم ...
... ۶ ... ۵ ... ۴...۳ ... ۲ ...
... یك ... صفر !...
از برج دیده‌بانی به کنترل... موتور اتمی بکار افتاده... همه‌چیز عادی‌است... موتور کمکی را خاموش کنید ...
پیپ منو ندیدید ؟...
؟
؟
پیپ شما ؟ ... من با پیپ شما کاری ندارم ... و بعلاوه حالا وقت ندارم دنبال پیپ شما بگردم!...
ازدیده‌بانی به کنترل ... رادار چطور کارمیکنه ؟...
عالی !... همه‌چیزمرتبه ...
درهمین هنگام هزاران کیلومتر دورتر ...
عجله نکنید !... هنوزوقت زیادی به‌مداخله ما باقیست... عجله نکنید...
از مراقبت به کنترل... تصحیح مسیر... صفر... صفر... هشت... شش... تکرار کنید بگوشم ...
تصحیح مسیر... صفر... صفر... هشت ... شش...
تغییرمسیر بنظرم مهم نمیاد... باوجوداین بهتره نگاهی به محاسباتم بکنم ...
ای داد!
؟



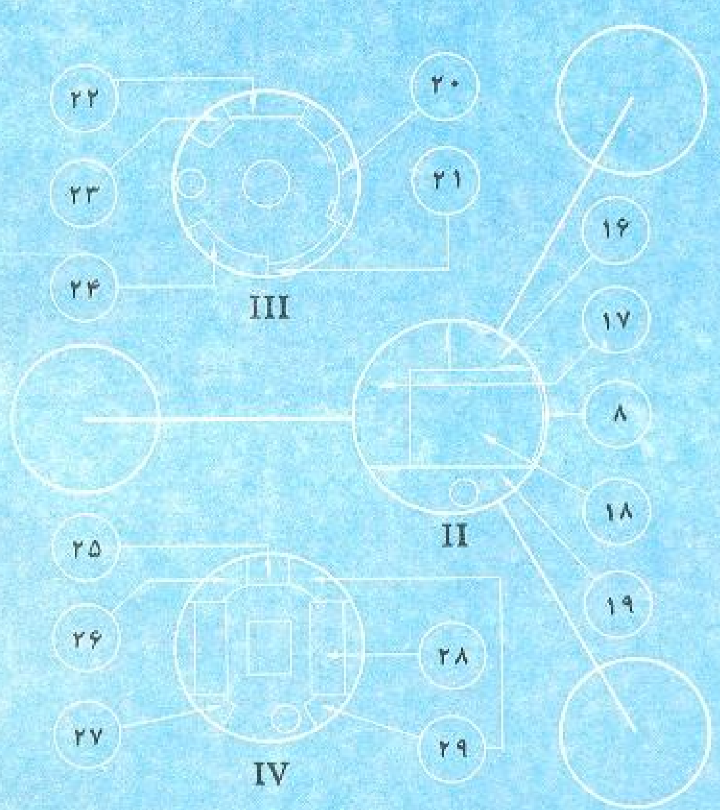
این دیگه چیه !... شما هستید کاپیتان ؟...
مواظب سرتون باشین ...
بنگ
چیزی گم کردید ؟...
چیزی گم کردم ؟... اگه چیزی گم نکرده بودم، اینجا چکار داشتم؟...
آخه این تورنسل، پیپ منو بکدوم جهنمی فرستاده!
ساکت باش میلو... ساکت!...
عُوو عُوو
لعنت بر شیطون!... بالاخره ساکت میشی یا نه ؟...
عُوو عُوو
خواهش میکنم کاپیتان، کمی جدی باشید . . . اینقدر سر بسر سگ نگذارید؟...
من؟... من، سر بسر سگه میذارم ؟...
او نه که... سر بسر من میذاره.
عُوو عُوو
آخ!..سوختم!
از برج دیده بانی به کنترل... صدائی شنیدیم ... چیزی می‌سوزه ؟...
ناراحت نشید... چیز مهمی نیست... کاپیتان هادوك پیپشو پیدا کرد...
چند ساعت گذشت
توجه، توجه.. از دیده بانی به کنترل... سه دقیقه دیگه موشك گردش دورماه را شروع میکنه ... آماده باشید ...
وقتی که این گردش شروع میشه ، باید موتورا خاموش کرد ... سرعتی که موشك داره باقوه جاذبه ماه موشك را بدون احتیاج به موتور، بدورماه میگردونه وموقعی که دایکس اف ال ار ۶، دوباره به اینطرف ماه، بیاد هدایت رادیوئی را برقرار میکنیم.
توجه !... توجه !... سی ثانیه دیگه به لحظهٔ خاموش کردن موتوراتمی باقیست .. توجه ..ده ثانیه دیگه باقیست ..شمارش معکوس ..۹...۸...۷...۶...۵...۴...۳...۲...
یك ...صفر
از دیده بانی به کنترل .. همه چیز بخوبی گذشت . . . دایکس اف ال ار ۶ گردش خودرا بدور کره ماه شروع کرد ...
تابیست ثانیه دیگه موشك از نظر ما محو میشه ...
دیگه دیده نمیشه ...
درهمین هنگام ...
سفینه به روبهٔ نامرئی ماه رسیده، دیگه دیده نمی‌شه...اما چنددقیقه دیگه ، هدایت موشك را شروع میکنیم...

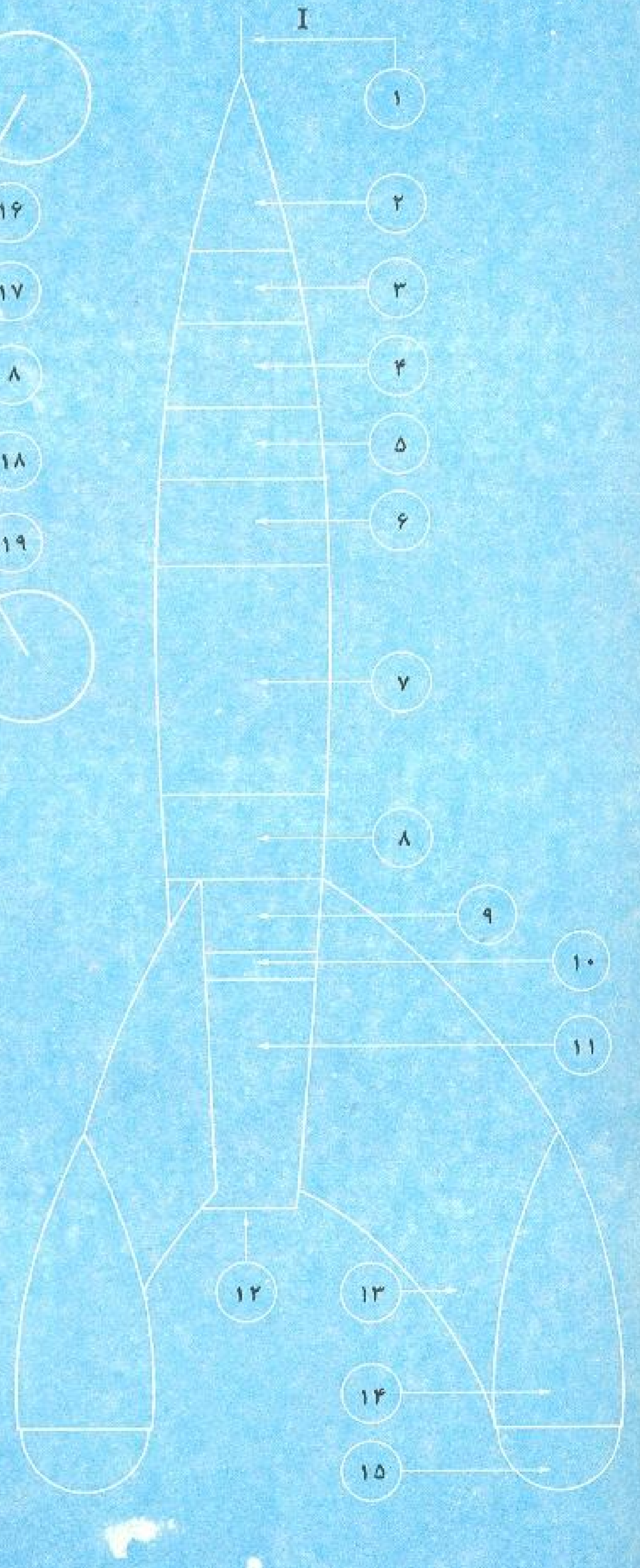

فکرشو بکن... همین حالا، برای اولین دفعه در تاریخ بشر، دوربینهائی دارن از روبه نامرئی ماه، عکسبرداری میکنند... قسمتی از ماه، که هنوز چشم بشر به آن نیفتاده. و باعث تمام اینها، ولف عزیز خودمون هستیم...
از دیده بانی به مرکز کنترل... آماده باشید تا سه دقیقه دیگه موشك ظاهر خواهد شد... برای هدایت رادیوئی آماده باشید...
ظاهر شد !...
درسته، پیداش شد...
از دیده بانی به مرکز کنترل... توجه!... تا سی دقیقه دیگه موتور اتمی را بکار بیندازید...
اجازه میدی من اینکارو بکنم؟...
با کمال میل.
از مراقبت به کنترل ده ثانیه دیگه شماره معکوس... ۴،۵،۶،۷،۸،۹، ۳،۲،۱، صفر
هوپ!
نه با این محکمی...
تکنیك مدرن خیلی عجیبه!... یه دسته‌ای را حرکت میدی، و هوپ صدها هزار کیلو متر آنطرف تر یه موتوربه کار میافته شگفت آوره، نه ؟
از دیدبانی به مرکز کنترل، مسیر موشك را تصحیح کنید... صفر نه هشت... صفر
صفر ۹، ۸، تصحیح لازم صورت گرفت.
از دیدبانی بکنترل مسیر را تصحیح کنید... ۳، ۲، ۷، ۶...
۳، ۲، ۷، ۶...
تصحیح شد...
مسیر رو تصحیح کنید!... این چه مسخره بازیه، اصلا توجهی به اعدادی که میدم ندارید...
معذرت میخوام، ولی همانطوریکه گفتید تصحیح کردم... بالاخره کر که نیستم...
ولف اتفاقی افتاده ؟...
موشك از مسیرش منحرف شده... سردرنمیآرم...
تصحیح مجدد... ۷، ۰، ۸، ۵، ۲، عجله کنید، بکوشم...
منهم دارم همین کار میکنم...
موشك لعنتی، بالاخره درست راه میری یانه ؟... صبر کن، همین الان راهتو نشونت میدم...
اصلا سر در نمیآرم، موشك کاملاً از کنترل ما خارج شده...
این غیرممکنه !...
حالا میفهمم حق با تن تن بود!... خوب شد حرفشو گوش کردم !...
مقصودتون چیه!...
؟
مواظب باش پروفسور، گوشی‌هاتون را وردارین !...



به،به،... میوه کاملا رسیده... فقط باید چید... وچند ساعت دیگه همینکارهم میشه...
جداً فوق‌العاده است !...
پروفسور چکار میکنی ؟...
نه خیر آقای باکستر، من دیوانه نیستم... من نمیذارم موشک ما، با همه اسراری که داره ، بدست یه قدرت بیگانه بیفته ...
متأسفانه این اتفاقداره میافته، ایکس‌اف‌ال‌ار۶ از ما اطاعت نمیکنه... یست‌رادیوئی‌قوی تری‌روی‌طول امواج خودمون موشکرا هدایت میکنه... اگه مداخله نکنیم، معلوم نیست موشک دست کدوم بیگانه‌ای بیفته...
ولی این اتفاق رخ نمیده، چون تن‌تن راه‌حل‌خوبی بمن پیشنهاد کرده ... دستگاهی روی موشک کار گذاشته شده، که‌هروقت بخوام میتونم‌در آسمان منفجرش کنم... دیشب این دستگاه‌را نصب کردم... چاره‌ای نیست، باید منفجر کرد ..
حتماً شوخی میکنید!
ازدیده‌بانی‌به کنترل ... هدایت موشک کاملا ازدست ما خارج شده...
میشنویدآقای باکستر؟... چه تصمیمی میگیرید؟...
باشه، موافقم...
الواز کنترل به دیده‌بانی ایکس‌اف‌ال‌ار۶ توسطامواج رادیوئی ایستگاه بیگانه‌ای، هدایت میشه ..الان‌منفجرش میکنیم...
متشکرم، آقای باکستر
خوب دیگه شهامت داشته باش‌تریفون، آدم موقعیکه حاصل زندگیشو از بین میبره، مثل اینکه داره خودشو از بین میبره !... هوپ!...
موشک منفجرشد !...
منفجر!... نه، برعکس،داره از ما دور میشه...
خدایا چه مصیبتی!... چه‌مصیبتی!... همه چیزازبین رفت!... اسرارما، کشفیات ما، همه ، همه،بدست‌بیگانه افتاد... جداً وحشتناکه ...
آقای تورنسل آرام باش... تریفون‌ازت‌خواهش میکنم ...
عکسها... اولین‌عکسهای‌روبه‌نام‌ری‌ای ماه... همه، همه چیز ازدست رفت... آه وحشتناکه ...
آخ !
آهان‌فهمیدم چه طور شده،فوری درست میشه، سیمها اتصال درست نداشته ...
ایندفعه فکر میکنم منفجربشه... هوپ!..
معذرت‌میخوام، هادوک عزیز !... فکر کردم دارم موهای خودم‌رو می کنم ...


از دیده‌بانی به کنترل ... «ایکس اف ال ار ۶» منفجر شد ...
لعنت بر شیطون! اونا پیش بینی همه چی را کرده بودن ... ترجیح دادن موشك را منفجر کنن، تا اینکه بدست ما بیفته!...
میپرسید چطور این فکر بمغزم رسید؟... فکر کردم ممکنه اسنادی که بدست جاسوسا افتاده راجع به هدایت رادیوئی موشك آزمایشی باشه ... راجع به این موضوع با آقای تورنسل صحبت کردم، او هم فوری بفکر دستگاهی افتاد که بتونه «ایکس اف ال ار ۶» را در صورت لزوم منفجر کنه... و می‌بینید که پیش بینی ما بیمورد نبوده.
افسوس!... بله، افسوس!... تمام ایده‌های ما برباد رفت ... حاصل ماهها و سالها تحقیقات و کوششها... همه چیز در یك لحظه نابود شد ...
مواظب باش باز دهن ما را خورد نکنی ...
خیر آقای تورنسل همه‌چیز نابود نشده! برعکس، پیروزی بزرگی نصیب شما شده ... مگه موتور اتمی شما خوب کار نکرد؟... مگه موشك تا ماه نرفت... و دور ماه گردش نکرد؟...
حق با تن تنه! آزمایش بسیار موفقیت‌آمیز بود... بیخود ناراحت نباشید ... دیگه آزمایش کافیه از فردا مشغول کار میشیم تا موشك وسفینه‌ای را که بتواند شما را به کره ماه ببره زودتر آماده کنیم
بله، بکره ماه!... هورا!...
پانزده روزگذشت
از بس اینجا موندم وهیچ کاری نکردم دارم خفه‌میشم.
داره یواش‌یواش حوصلم از اینجا تنگ میشه ... بهتر بود راحت تو «مولین‌ساز» میموندم؟ .. این چیه ... آخه اومدم اینجا که گرفتار مسخره بازی های آقای تورنسل بشم؟...
آهان، خودش ... پیداش شد ... حالا میرم هرچی تو دهنم اومد بهش میگم... هو، پروفسور ...
بگو ببینم، این مسافرت شما خیلی طول میکشه؟... من دیگه از این محل لعنتی کفرم دراومده ...
عجب! پس شما هم مثل من گرفتارید...
ناراحتی من نوشونه راستم ... چکار میشه کرد، کار روماتیسمه ... این روزها رطوبت زیاد بود ... حتماً خوب میشه ... ببخشید، آقای باکستر منتظر منه ...
سلام آقای باکستر...
سلام پروفسور...مثل اینکه نقشه‌های موشك را آوردید؟...
متاسفانه خیر آقای باکستر، اما نقشه موشك را بالاخره تمام کردم... اینهاش... نظر شما چیه؟...





I موشک

۱ ـ آنتن رادار و رادیو
۲ ـ مخزنهای سوخت
۳ ـ محل هدایت
۴ ـ اطاق
۵ ـ انبارغذا
۶ ـ مخزنهای کوچک هوا، آب، وغیره
۷ ـ مخزنهای سوخت موتور کمکی
۸ ـ کانال و انبارها
۹ ـ انبارها و ماشینها
۱۰ ـ پوشش ضد رادیوآکتیو
۱۱ ـ موتورها
۱۲ ـ هواکش
۱۳ ـ سکان عمودی
۱۴ ـ قسمت پایه‌ها
۱۵ ـ ترمزها

II کانالها

۱۶ ـ کانالها
۱۷ ـ اطاق لباس فضائی
۱۸ ـ انبار وسایل
۱۹ ـ اطاق کنترل کانالها

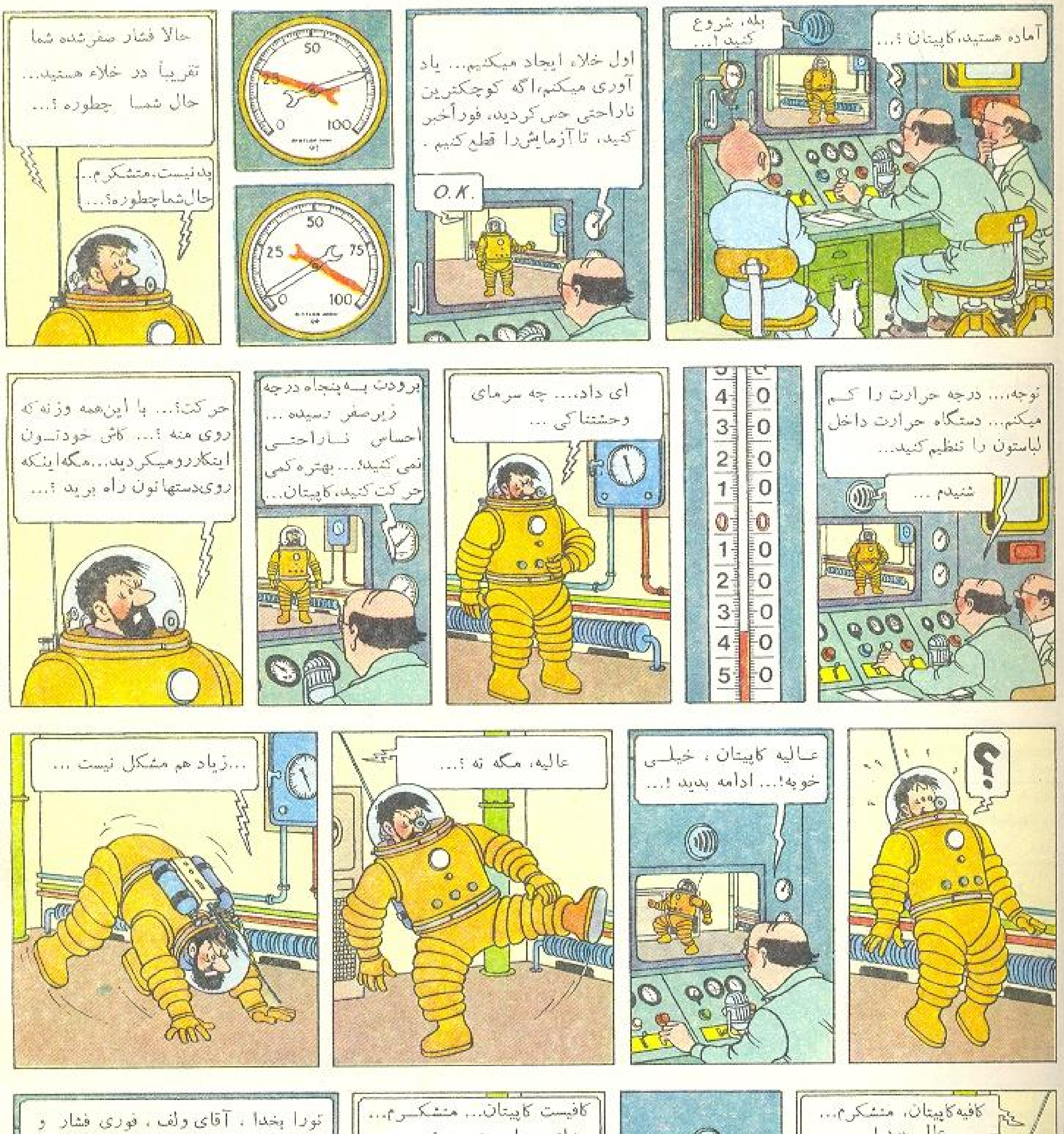
III اطاق هدایت و ناوبری

۲۰ ـ دستگاههای هدایت
۲۱ ـ دستگاههای خنک کننده
۲۲ ـ میز تحقیق
۲۳ ـ دستگاههای کنترل
۲۴ ـ آزمایشگاه

IV اطاق

۲۵ ـ آشپزخانه برقی
۲۶ ـ یخچال
۲۷ ـ دستگاه خنک کننده هوا
۲۸ ـ تختخوابها
۲۹ ـ گنجه‌ها


عالیست پروفسور! بنظر من از هر لحاظ کامله... و اما...
اگه موافق باشید از فردا...
موافقم!... دستورهای لازم را میدم که تمام قسمتهای فنی فوری در اختیار شما قرار بگیرند. روز و شب کار خواهیم کرد.
متشکرم... خیلی خوب شد.
آه باز پیداش شد!...
خدا حافظ، آقای باکستر...
به بینیم، جواب منو ندادی... این مسافرت بماه کی عملی میشه ؟...
آهان، موضوع رماتیسم، خوب اگه من جای شما بودم از الکل کامفردار استفاده میکردم.
مسئله الکل در بین نیست، مسئلهٔ رفتن به ماهه...
بله، بله... صبح و شب بمالید، حتماً خوب میشه ؟
خدا خفه‌ات کنه! من دارم از مسافرت بماه صحبت میکنم... توجی جواب میدی!!!
ممکنه، اما هیچچیز مثل الکل کامفردار مؤثر نیست... منو ببخشید چون خیلی کار دارم معذرت میخوام.
ماهها گذشت
الو... بله، آقای باکستر داریم لباس فضائی را آزمایش میکنیم... بله، بله... فعلا کاپیتان هادوک مشغول پوشیدن لباس هستند... بله، چشم... شما را در جریان میذارم...
ای بابا، این لباس شما کلی تن وزن داره... کسی که اینو بپوشه دیگه نمیتونه از جاش تکون بخوره.
مطمئن باشید، کاپیتان... اصولا وزن همه چیز روی کره ماه، ۶ برابر کمتر از روی زمینه... وقتی بماه برسید این لباس هم وزن یه کت و شلوار معمولی میشه.
تابستونی یا زمستونی؟
خیلی خوب حالا فشار داخلی را کم می کنیم. دیروز هم همین آزمایش را انجام دادیم، نتیجه رضایت بخش بود. لباس منفذی نداشت... بهرحال اگه اتفاقی افتاد ما را خبر کنید، فوراً فشار را کم می کنیم.
اینهم کلاه زیبای شما، کاپیتان.
به، به... حالا دیگه درست مثل ماهی قرمز توی تنگ شدم.
الو، الو... آزمایش رادیو... صدای منو میشنوید، کاپیتان!...
بله میشنوم، بهتره زودتر آزمایش را شروع کنیم... من آماده هستم.
پس فعلا خداحافظ... انشاالله که خوش بگذره...
متشکرم!
همچین میگه خوش بگذره، مثل اینکه اون تو خبریه!...


آماده هستید، کاپیتان ؟...
بله، شروع کنید !...
اول خلاء ایجاد میکنیم... یاد آوری میکنم، اگه کوچکترین ناراحتی حس کردید، فوراً خبر کنید، تا آزمایش را قطع کنیم .
O.K.
50
25
0
100
50
25
75
0
100
حالا فشار صفر شده شما تقریباً در خلاء هستید... حال شما چطوره ؟...
بد نیست، متشکرم... حال شما چطوره ؟...
توجه،... درجه حرارت را کم میکنم... دستگاه حرارت داخل لباستون را تنظیم کنید...
شنیدم ...
ای داد... چه سرمای وحشتناکی ...
برودت به پنجاه درجه زیر صفر رسیده ... احساس ناراحتی نمی کنید ؟... بهتره کمی حرکت کنید، کاپیتان...
حرکت ؟... با اینهمه وزنه که روی منه ؟... کاش خودتون اینکار رو میکردید... مگه اینکه روی دستهاتون راه برید ؟...
؟
عالیه کاپیتان، خیلی خوبه !... ادامه بدید !...
عالیه، مگه نه ؟...
...زیاد هم مشکل نیست ...
کافیه کاپیتان، متشکرم... عالی بود !...
کافیست کاپیتان... متشکرم... صدای مرا میشنوید ؟...
تو را بخدا ، آقای ولف ، فوری فشار و حرارت را عادی کنید... حتماً اتفاقی برای کاپیتان افتاده ...
؟

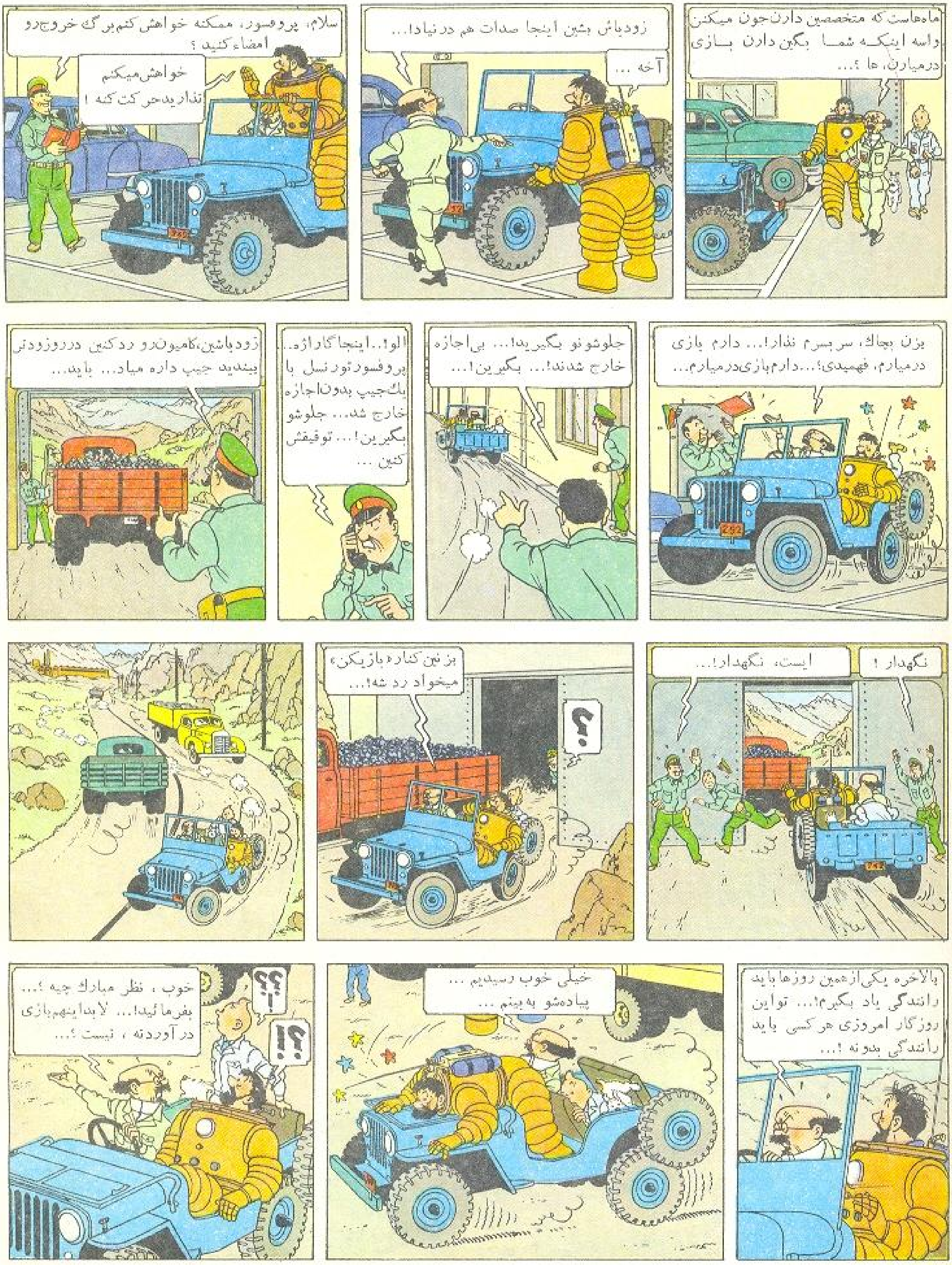

میتونم در رو باز کنم ؟...
بله ، باز کنید .
خدای من !...
کاپیتان حرکت نکن تا کلاهت‌رو بردارم ...
؟
؟
؟
موش!...
زودباش میلو ...
عوو !
عوو !
خیلی بد شد !... در آزمایش اول ازموشها استفاده کردیم، بعد یادمون رفت اونارو ازداخل لباس خارج کنیم ...
پس چرا خبر ندادید ؟... من که گفتم اگر...
لعنت بر شیطون ...
من که همش داشتم فریاد میزدم ...
شما جواب ندادید ...
قریادت بجائی نمیرسید کاپیتان ، چون دستگاه رادیوی شما خراب شده ...
حالا، اگه این اتفاق‌رو ماه بیفته؟ ... خیلی خوشمزه میشه، نه ؟...
بهرحال ، ثابت شد که این لباس فضائی کاملاً در مقابل خلاء و سرما مقاومه... حادثه‌ای که اتفاق افتاد یه مسئله بی اهمیت و غیر منتظره بود ...
کمك !... بدادمون برسید !...
چی گفتید ؟...
؟
!
؟

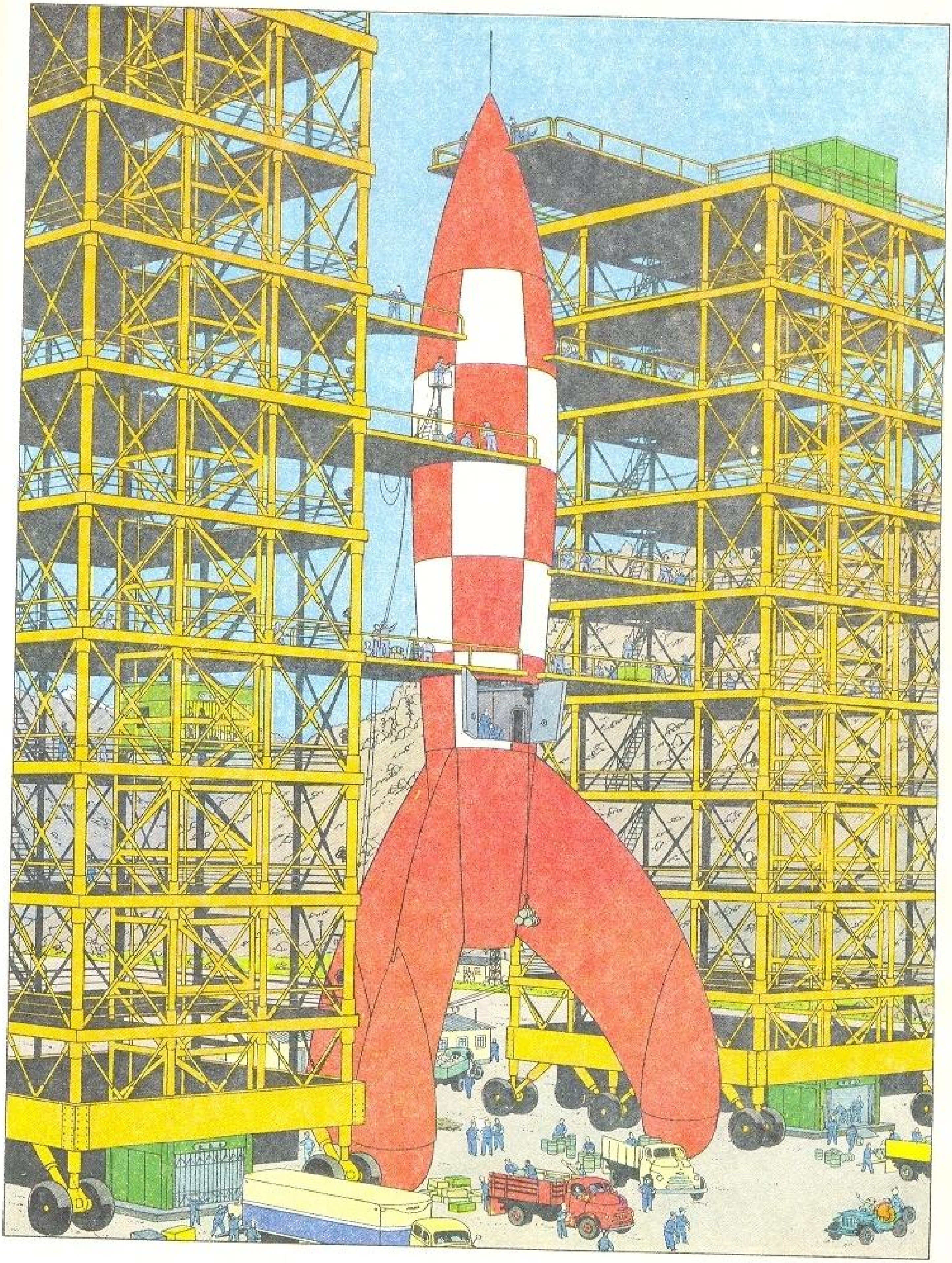


این صدای دوپونت‌هاست... زودتر بریم ببینیم چه اتفاقی افتاده...
موش !... موش !... اینجا پر موشه ..
معلوم نیست چه بلائی سر این یک جفت احمق اومده...
آه دوست بیچاره من ... مگه ندیدی که در کوتاهست ؟...
پس فکر میکنی مخصوصا سرم‌رو به در زدم ... نکنه فکر کردی که تفریح من همینه که سرم‌رو هر دقیقه به در بکوبم؟... درثانی من‌دیگه‌از آزمایشات‌تو خسته شدم... از اینکه باعث تفریح موشها بشم‌خسته‌شدم...
خسته شدم ، می‌فهمی ؟... تو میخوای بری به کره ماه ؟... بسیار خوب ، برو ... امامنو راحت بزار . . . من به «مولین‌سار» برمیگردم... تو اینجا هرچقدر دلت میخواد بمون‌واز این بازی‌ها در بیار...
من بازی درمیارم؟... من‌بازی در میارم ؟ . . . این دیگه بی‌انصافیه ... پس من بازی درمی آرم؟؟...بایدازمن معذرت بخوای ... معذرت، شنیدی؟... من، تورنسل... بازی‌درمیارم، ها ؟...
... جرئت کردی بمن همچنین‌حرفی بزنی ؟... تو ،... تو ،... تو باید دنبال من بیائی .. من بهت نشون میدم کی‌بازی‌در میاره، فهمیدی؟..
آه ، که من بازی درمیارم ها ؟...
من ... من ...
... که من بازی درمیارم‌ها ؟ ..
... من مقصود بدی نداشتم ...
... حرفی بود از دهنم پرید ... عصبانی بودم... درد منو میکشت... حالا همه چیزتموم شد ... معذرت میخوام...



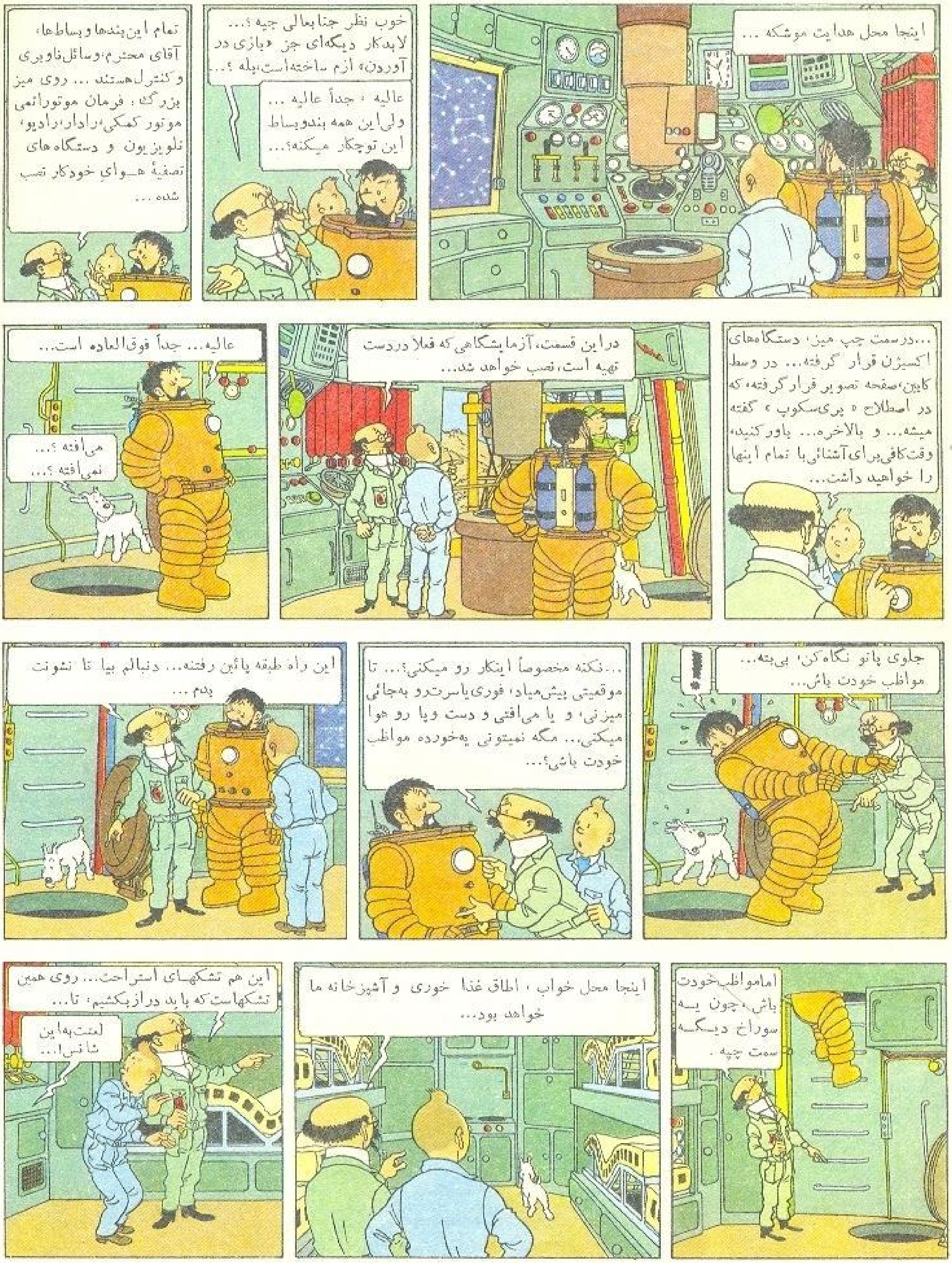
قول بهت میدم اگه دیوی که این گرزو به کلم زد پیداش کنم، کاپیتان دیدی... ندیدی، دستم واقعی میشم ...
کار آنتن خودته کاپیتان !... موقعی که از در ...
خوب... که میخواستی ازدست من دربری، ها ؟... به این آسونی‌ها نمیشه... راه بیفت زودتر!...
که من بازی درمیارم، ها ؟...
ماهها مثل سگ جون کندم‌و کار کردم، تازه بمن میگن بازی در میارم ... این دیگه خیلی بی‌انصافیه ...
ببخشید پروفسور، اما آقالباس مخصوص نداره... طبق مقررات، ناچارم اونو برگردونم ...
راست میگه ... حق با اونه ...
گم‌شو کرم‌خاکی... گم‌شو، دیگه سروکلت اینطرفا پیدا نشه... ه پروفسور بازی در میاره...؟ فهمیدی ؟...
خواهش میکنم پروفسور...
آه که من بازی درمیارم ها ؟...
اینا چطور، لابد اینا هم بازی درمیارن، نیست ؟
الو، بله... من رئیس امنیت‌داخلی هستم... جی ؟... پروفسور تورنسل شلوغ کرده؟...میگه بازی درمیآره ؟... خیلی خوب، یادش میدم بازی در آوردن چه‌طوریه !...
کوره اتمی که صبح تاشب کارمیکنه... اورانیومی که به‌دست‌میآد... آزمایشگاهی که شب وروز کارمیکنه... لابد همه اینها دبازی در آوردنه‌ نه ؟...
خوب پروفسور، منظورتون‌چیه؟... شنیدم میخواهین بازی دربیآرین، بله ؟...
؟!
خلوت کن به‌بینم ...
ترا بخدا، تریفون، کافیه...ولش کن!...


ماه‌هاست که متخصصین دارن جون میکنن واسه اینکه شما بگین دارن بازی درمیارن، ها ؟...
زودباش بشین اینجا صدات هم درنیادا...
آخه ...
سلام، پروفسور، ممکنه خواهش کنم برگ خروج‌رو امضاء کنید ؟
خواهش‌میکنم
تذاریدحرکت کنه !
بزن بچاك، سربسرم نذار!... دارم بازی درمیارم، فهمیدی؟... دارم‌بازی‌درمیارم...
جلوشونو بگیرید!... بی‌اجازه خارج شدند!... بگیرین!...
الو!.. اینجا گاراژه.. پروفسور تورنسل با یك‌جیپ بدون‌اجازه خارج شد... جلوشو بگیرین!... توقیفش کنین ...
زودباشین،کامیون‌رو ردکنین درروزودتر ببندید جیپ داره میاد... باید...
نگهدار !
ایست، نگهدار!...
بزنین کناره بازیکن، میخواد رد شه!...
?
بالاخره یکی ازهمین روزها باید رانندگی یاد بگیرم!... تواین روزگار امروزی هرکسی باید رانندگی بدونه !...
خیلی خوب رسیدیم ... پیاده‌شو به‌بینم ...
خوب ، نظر مبارك چیه ؟... بفرمائید!... لابداینهم‌بازی درآوردنه ، نیست ؟...
?!?
?!?

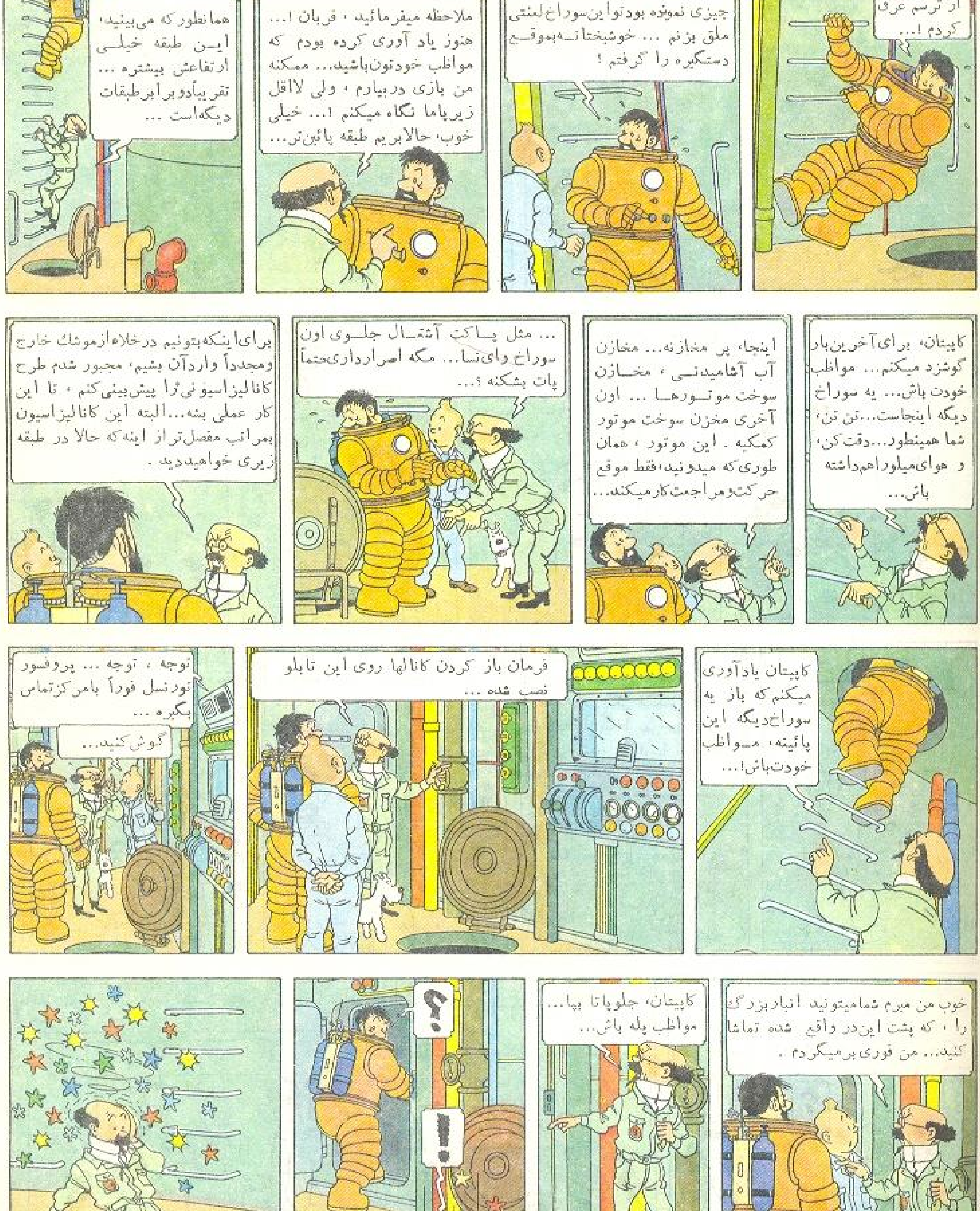




خوب حالا حرف حسابیت چیه؟... نمی‌بینی چکار کردم ... من ... تریفون تورنسل ... حتما همه اینها برای تو بازی در آوردن؟!... نه ؟...
با این ابوطیاره میخوای بری به کره ماه ؟...
بله با همین ابوطیاره ... ، وترا هم با خودم میبرم ، فهمیدی ؟... فعلاً باید این ابوطیاره رو بازدید کنی... فعلاً آنتنت روبزن تو ، بی خاصیت بی‌مصرف ...
آسانسور !...
بیچاره تورنسل ، مخش عیب کرده ... چطورمی‌خوادبنائی به‌این بزرگی را به‌آسمون ببره ؟... مثل این میمونه جلوی برج ایفل ویلن بزنه بهوای اینکه برج سامبا برقصه ...
نه خیر ... این غیر ممکنه ... اصلا به عقل جور درنمیاد ...
!
رانندهٔ بدجنس ... دوچرخه‌سوار... وحشی له کننده ... حیوون خشن و بی‌تربیت ...
توخجالت نمیکشی ؟... چرا جلوی همه اینقدر بددهنی میکنی ؟... زودباش پاشو... آسانسور منتظر ماست ...
برونو ... زودتر... بجنب ...
شما مطمئن هستید که این موشك یه مرتبه راه نمی‌افته ؟
درهمین هنگام ...
الو... الو... بله ، همین‌حالا پیغامی ازمأمورم دریافت کردم... پرتاب موشك یك ماه دیگه صورت میگیره ... بله ، بله ... همینطوره سرهنگ ززژن را پیش‌من بفرستید .



اینجا محل هدایت موشکه ...
خوب نظر جنابعالی چیه؟... لابدکار دیگه‌ای جز «بازی در آوردن» ازم ساخته‌است،بله؟...
عالیه، جداً عالیه ... ولی‌این همه بندوبساط این توچکار میکنه؟...
تمام این‌بندها و بساطها، آقای محترم،وسائل‌ناوبری وکنترل‌هستند ... روی میز بزرگ: فرمان موتوراتمی موتور کمکی،رادار،رادیو، تلویزیون و دستگاه‌های تصفیهٔ هـوای خودکار نصب شده ...
...درسمت چپ میز، دستگاه‌های اکسیژن قرار گرفته... در وسط کابین،صفحه تصویر قرار گرفته، که در اصطلاح «پری‌سکوپ» گفته میشه... و بالاخره... باور کنید، وقت‌کافی‌برای‌آشنائی‌با تمام اینها را خواهید داشت...
دراین قسمت، آزمایشگاهی که فعلا دردست تهیه است،نصب خواهد شد...
عالیه... جداً فوق‌العاده است...
می‌افته؟... نمی‌افته؟...
جلوی پاتو نگاه‌کن، بی‌بته... مواظب خودت باش...
...نکنه مخصوصاً اینکار رو میکنی؟... تا موقعیتی پیش‌میاد، فوری‌یاسرترو به‌جائی میزنی، و یا می‌افتی و دست وپا رو هوا میکنی... مگه نمیتونی یه‌خورده مواظب خودت باشی؟...
این راه طبقه پائین رفته... دنبالم بیا تا نشونت بدم ...
امامواظب‌خودت باش،چون یه سوراخ دیگه سمت چپه.
اینجا محل خواب، اطاق غذا خوری و آشپزخانه ما خواهد بود...
این هم تشکهای استراحت... روی همین تشکهاست‌که باید درازبکشیم: تا...
لعنت‌به‌این شانس!...


از ترسم عرق کردم !...
چیزی نمونده بود تو این سوراخ لعنتی ملق بزنم ... خوشبختانه بموقع دستگیره را گرفتم !
ملاحظه میفرمائید ، قربان !... هنوز یاد آوری کرده بودم که مواظب خودتون باشید... ممکنه من بازی دربیارم ، ولی لااقل زیرپاما نگاه میکنم !... خیلی خوب، حالا بریم طبقه پائین تر...
همانطور که می بینید، ایـن طبقه خیلـی ارتفاعش بیشتره... تقریباً دو برابر طبقات دیگه است ...
کاپیتان، برای آخرین بار گوشزد میکنم... مواظب خودت باش... یه سوراخ دیگه اینجاست... تن تن، شما همینطور... دقت کن، و هوای میلو را هم داشته باش...
اینجا، پر مخازنه... مخازن آب آشامیدنـی ، مخـازن سوخت موتـورهـا ... اون آخری مخزن سوخت موتود کمکیه . این موتود ، همان طوری که میدونید، فقط موقع حرکت و مراجعت کار میکنه...
... مثل پـاکت آشغـال جلـوی اون سوراخ وای نسا... مگه اصرار داری حتماً پات بشکنه ؟...
برای اینکه بتونیم در خلاء از موشك خارج ومجدداً وارد آن بشیم، مجبور شدم طرح کانالیزاسیونی را پیش بینی کنم ، تا این کار عملی بشه... البته این کانالیزاسیون بمراتب مفصل تر از اینه که حالا در طبقه زیری خواهید دید .
کاپیتان یادآوری میکنم که باز یه سوراخ دیگه این پائینه، مـواظب خودت باش!...
فرمان باز کردن کانالها روی این تابلو نصب شده ...
توجه ، توجه ... پروفسور تورنسل فوراً با مرکز تماس بگیره ...
گوش کنید...
خوب من میرم شما میتونید انبار بزرگ را ، که پشت این در واقع شده تماشا کنید... من فوری برمیگردم .
کاپیتان، جلو پاتا بپا... مواظب پله باش...
؟!
!!!


خدای من!... بیچاره آقای تورنسل! .. جایتون که صدمه ندید؟...
چی شده، چه اتفاقی افتاده؟...
اینهم عینکتون! ... جاتیون درد گرفته؟...
کسی که هی به دیگرون درس مواظبت میده، بهتره خودش هم نگاه کنه پاشو کجا میزاره ... بازشانس آوردی که جائیت معیوب نشد ...
واما شما ... شما کی هستید؟... این لباس مسخره را چرا پوشیدین؟..
لباس مسخره؟.. خیلی خوب!... ببین، مثل اینکه بازمیخواهی بازیشا در بیا... معذرت میخوام... یعنی سعی نکن منو مسخره کنی ...دیگه کافیه ...
آه، بالاخره شمارو پیدا کردم، آقای پروفسور ...
بسیار خوب، آقای تورنسل، عجیبه که یه آدم جدی مثل شما، این طوری رفتار کنه ... غیر قابل تصوره ... نزدیک بود ده جور بدبختی برای ما فراهم بشه ... آخه امروز چه کَکی شمارا گزیده؟...
من اصلا چیزی نمی فهمم ... از من چه میخواهید؟... ما کجا هستیم؟...
؟
؟
دکجا هستیم، هاه؟... آخه یك ملیون لعنت برتو آدم باکله، از ما بهتر میدونی ما کجا هستیم!...
پروفسور، سعی کن بخاطر بیاری... شما موشك ماه پیما رابما نشون میدادید ...
من فکر میکنم که قضیه خیلی غامضه ... فکر میکنم در اثر افتادن از پله‌ها بمرض فراموشی گرفتارشده ... فورا باید آقای باکستررا خبر کرد.
تورنسل؟... دچار مرض فراموشی؟...
متاسفانه بله ... خیلی از این بابت نگرانم... دکتر داره معاینه‌اش میکنه ...
انشا الله که چیز مهمی نیست، بله؟ ... حتماً معالجه میشه، نه؟...
شاید ...
ممکنه ...
... گفتنش مشکله... به این زودی معلوم نمیشه ... باید دید... البته حالش بهتر میشه، نباید نا امید بود ... اما ...
از نظر پزشکی اتفاق جالبیه ...
اما او باید معالجه بشه ... او تنها کسی است که اسرار موتور اتمی را میدونه... میفهمید چی میگم؟... بدون او مسافرت به ماه غیر ممکنه ... غیر ممکن، میفهمید... غیر ممکن!...
؟
؟
!
!



*) ماجرای این سفر را در کتاب «تن تن در سرزمین طلای سیاه» مطالعه کنید


بی فایده است... چیز دیگه‌ای باید امتحان کرد!... صبر کن، مثل اینکه فکر خوبی به نظرم رسید...
هیجان شدید لازم داره، مگه نه؟... خیلی خوب!...
تورنسل! باید بمیری...
تن‌تن، ایندفعه حتماً موفق شدیم!... مطمئن‌ام که عکس‌العمل نشون میده!...
که اینطور!... خیلی‌خوب حالا میدونم چکارت کنم!...
درینگ
الو!... بله... نه، من تن‌تن هستم... آه! آقای باکستر... متأسفانه خیر... هنوز همانطوره... کاپیتان سعی خودشو میکنه...
و اما ایندفعه... خدا شاهده، کارش تمومه... وقتی این فشفشك زیر صندلیش ترکید، آنا معالجه میشه... قول بهت میدم!...
به نظر من بهتره اگه...
یه دقیقه صبر کن: فوراً کارشو درست میکنم...
زود!... زودتر خارج شیم!...
آقایون توجه کنید!... همین‌ اعلان آتش بازی شروع میشه!...
خوب چی‌شد؟... چرا این همه لفت میده!...
نکنه‌فتیله‌خاموش شده؟...
بله، خودشه... فیتیلهٔ لعنتی خاموش شده!...
مواظب باش کاپیتان!... هنوز داره دود میکنه!...
ترق


همان شب ...
پس به هیجان شدید احتیاج داره؟... باشه، الان ترتیبش‌رو میدم !...
هوووا... هوووا... مواظب باش تریفون، من یك شبح هستم!... منا می‌بینی؟...
های‌های‌های... ای بشر خاکی بقصد مرگ بترس، چون آمدم، تا اینزدشیطان ببرم !...
؟
لعنت به این شانس لعنتی !...
پدرم در اومد!... حالا شبح هم می‌شیم و فایده‌ای نمیکنه ...
همینطور میشینه و منو نگاه میکنه !... ترس‌حالیت نیست، پیرمرد موشخرما ؟!...
اگه فکر کردی که خوشم میاد بیخودی بازی در بیارم، کورخوندی !...
بالاخره یادت میدم فراموشی‌یعنی‌چی!...
من بازی در میارم ؟...
... چطورجرئت کردی همچین حرفی بمن بزنی... خیلی ناراحت کننده است!... اما با این شلی از دستم خلاص نمی‌شی !...
معذرت بخواه!... فوراً باید عذرخواهی کنی !...
بدادم برسید !... کمکم کنید !... تورنسل معالجه‌شد!...


چند لحظه بعد ...
آه، کاپیتان عزیز... ما خیلی بشما مدیون هستیم... شما باعث معالجه تورنسل شدید...
من کار مهمی نکردم...
چطور کار مهمی نکردید؟... باور کنید بدون شما، و کمکهای شما، مسافرت به ماه انجام نمیشد... متوجه این نکته هستید؟...
موضوع ما را کاملا فراموش کرده بودم...
اینهم خود پروفسور که اومده از شما معذرت بخواد...
بیا جلو دوست عزیز بیا آشتی کنیم..
همه جزئیات را بمن گفتند... فراموشی من، و اینکه توچطور با صمیمیت قابل ستایش منو معالجه کردی... متشکرم کاپیتان ... از صمیم قلب متشکرم.
منهم همینطور ...
من مخصوصاً بنام علم از تو تشکر میکنم... چون بخاطر تست که مسافرت بماه داره عملی میشه... من این موضوع رو هرگز فراموش نمیکنم ...
منهم همینطور... دیگه آروم باش...
همان شب ..
رئیس پیغامی از K ۲۳ رسیده...
اخبار جدید از کارگاه مرکزی... انشاالله ایندفعه خبرها بهتر باشه...
M ۲۳۳۰۱ مامورحافظه‌اش را بکمک کاشالو بدست آورد... کاشالو بدون اینکه متوجه بشه، خدمت بزرگی بما کرده. دریافت M ۲۳۳۰۱ را اطلاع دهید... عملیات "اولیس" دنبال خواهد شد...
روزها گذشت
DIMANCHE
SAMEDI
15
VENDREDI
JEUDI
13
MERCRE
آقایون... تا یکهفته دیگه مسافرت به ماه عملی میشه... در شب دوم ساعت یک و سی و چهار دقیقه موشک حرکت میکنه... آیا همه چیز برای این مسافرت بزرگ و تاریخی آماده شده؟...
آقای ولف، شما که متصدی آذوقه و وسایل هستید، چکار کردید؟...
بارگیری ادامه داره ... غذا و وسایل یدکی در انبارها گذاشته شده... فقط منتظر دوربین‌هائی هستیم که باید با آنها در کره ماه رصدخانه بسازیم ...
...بدبختانه کارخانه سازنده بما خبر داده که در تحویل این دوربینها تاخیری رُخ داده، ولی بهرحال رسماً بمن قول دادن که همه سفارشات برای شب حرکت حاضر خواهد بود... دراینصورت من ...
یکدقیقه اجازه بدید ...
الو... بله... چی؟... در قسمت ممنوعه؟... سه نفر؟... دارید بازجوئی میکنید؟ ... خیلی خوب منو کاملا در جریان بذارید...



همانطوری که آقابون شنیدند، «زبوه سه‌نفررا درقسمت ممنوعه دستگیر کرده... البته آنها گفتند که داشتند ازکوه «زتوپنول» بالامیرفتند وراه را گم کردند... اما اینجاازهر کسی که دستگیر می کنیم، همین توضیح رامیشنویم...
... می بینید که علی رغم تمام پیش بینی های ما،بازاشخاصی که واقعاًمصمم بجاسوسی هستند، سعی میکنند به اینجاراه پیدا کنند...
کجا بودیم ... آها، بله... پس ولف، شمااشکال دیگری جز تأخیر تحویل دوربینهای رصدخانه ندارید... شما کاپیتان، قسمت های هوا، حرارت، امنیت دستگاهها؟...
همه‌چیز روبراه
واما شما، پروفسور؟...
همه‌چیز آماده است آقای باکستر... جز لباس فضائی میلو، که هم اکنون مشغول آماده کردنش هستند...
؟
بالاخره درست شد... فقط باید رادیو را امتحان کرد...
میلو، این استخوان خوشگله مال کیه؟..
به... به... عجب استخوانی!..
عُو ... عُو ...
درست شد... همه چیزخوب کارمیکنه
بسیارخوب آقابون، مثل اینکه جزء اینکه از شما تشکر کنم وبشما تبریك بگم، کاردیگری ندارم... چون شمابرتمام مشکلاتی که ساختن این موشك راغیر ممکن میساخت، فائق آمدید.
بامن می آئید کاپیتان؟... من میرم میلورا از آزمایشگاه بگیرم.
بله، با شما میام...
بگو ببینم.. مثل اینکه تورنسل یه‌جور مخصوصی بنظرمیاد، نه؟...
در نظر اول نه... چرا!...
امامن چشمام خوب کارمیکنه... متوجه همه چیزهستم!...


يك ميليون لعنت به اين شانس!... داشتم اين آثار تاريخى ، يعنى تورنسل بى‌خاصيت‌رو نگاه‌ميكردم كه سرم خورد بدر!...
واما چرا داشتى باين بى‌خاصيت نگاه ميكردى ؟...
؟
خوب ديگه ، حالت هست يا نه ، نميدونم، ولى تورنسل ديگه كر نيست... مثل من و تو ميشنوه...
درسته، حالا دارم مى‌فهمم ...
اولا من هرگز كر نبودم... فقط يه‌گوشم كمى سنگين بود... اما، چون واسه مسافرت بماه ، بايد تمام علائم راديوئى رو كاملا بشنوم، رفتم سمعك گذاشتم...
تو نميتونستى اينوزودتر بما بگى؟... اگه زودتر گفته بودى من دماغم خورد نميشد... وانگهى، اين چه مرضى‌ايه كه ...
چى ؟...
جداً حق‌داره ، دررو ببنديم.
...هميشه درهارو باز ميذارى ...
ديگه دارم كلافه ميشم... كى اين‌درو بست؟... آخه اين‌در لعنتى هميشه وازمى‌موند!... مگه نميشد صبر كنن تا من بيرون برم ؟...
اى داد!... چپقم جاموند!...
بفرما، حالا كه‌من‌رفتم بيرون ، در روباز گذاشتن !...
راستى اين‌كاپيتان بيچاره مرتب بد ميآره !...
لعنت برشيطون، نكنه اينكارو مخصوصاً ميكنى ؟...
خيلى متأسفم... مگه ميدونستم دارى برميكردى ؟...
اشكالى نداره ، تلافيشو درميارم ... باز شانس‌آوردم كه چپقم سالمه...
يك‌خبرخوب، آقاى باكستر!...
!
همين هنگام ...
خوب سرهنگ هنوز مصمم هستيد ؟
بيشتراز هميشه!. نكنه فراموش كرديد كه خورده حسابى هم با‌اين‌پسره، تن تن، دارم ...



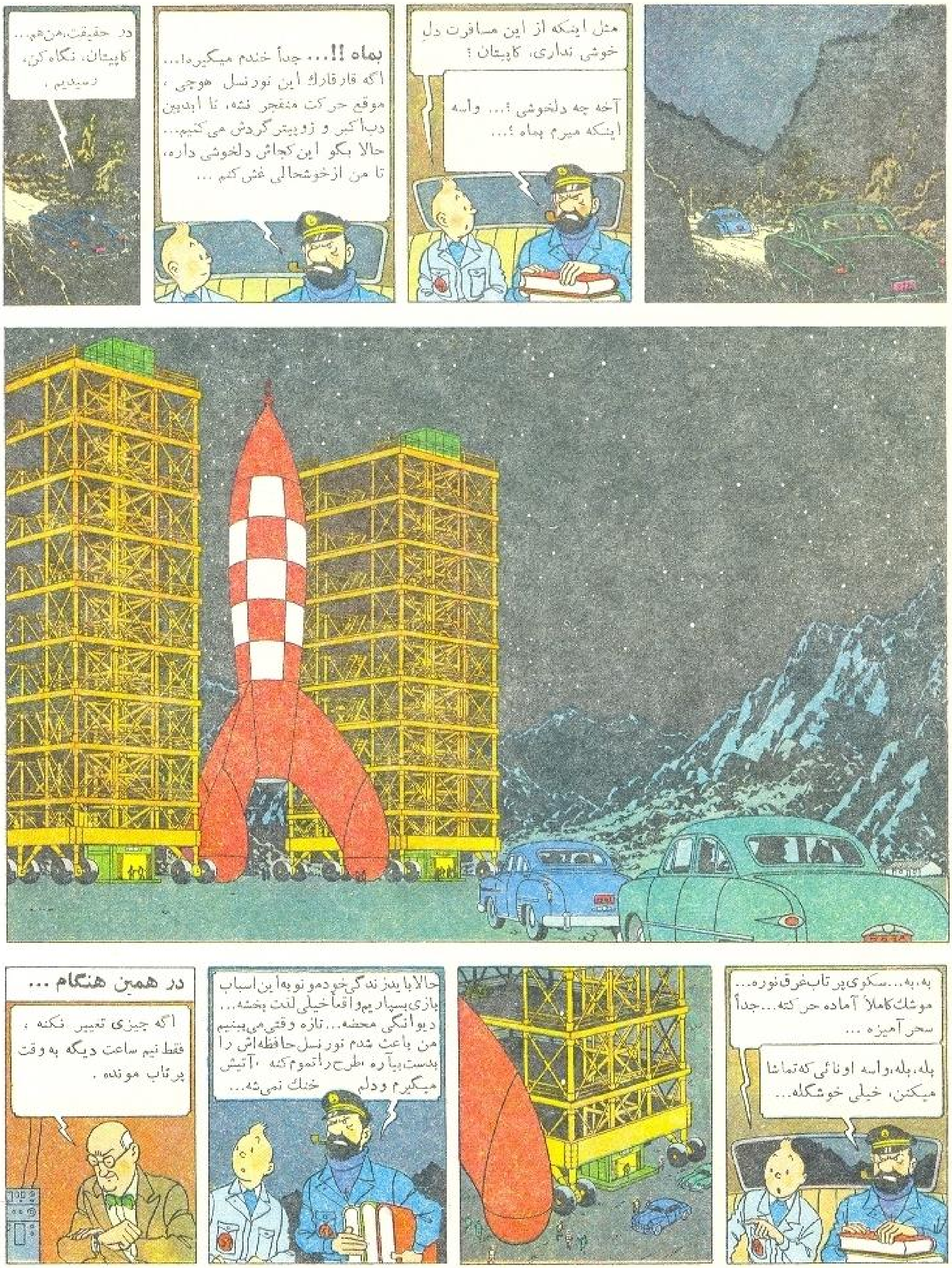
این خیرخوب چی بود ولف؟
راستی کاملا یادم رفته بود، آقای باکستر...
تلگرافی از کارخانه سازنده... دوربینهای رصد خانه صبح دوشنبه میرسه...
عالیه...واقعاخبرخوبیه...
شما به کارگاه برمیگردید؟...
بله، میرم مواظب بارگیری باشم...
ممکنه‌چند لحظه منتظرم باشید؟...بسته‌کوچکی دارم که‌میخوام توگنجه‌من درموشك بذارید...
باشه.
چند لحظه بعد...
اومدم... زیادکه منتظرم نشدید؟...
ابداً... خوب، این بسته‌کوچك شما، ولی اون صندوق بزرگه چی؟...
چیزی نیست... دوسه بطری ویسکی... خوب دیگه، اون بالا، خدا میدونه چه سرمای وحشتناکی میکنه... مجبورم احتیاطهای لازم را بکنم...
هزار تأسف، کاپیتان... اما مشروبات الکلی درموشك اکیداً قدغنه... فقط کمی کنیاك برای‌مواقع ضروری پیش بینی شده... واما این بسته‌کوچیکه؟...
چیزی‌نیست، کمی توتون‌پیپه...
متأسفم‌کاپیتان، اما رسماً دستورداده شده‌که استعمال دخانیات در موشك ممنوع است... ذخیره اکسیژن برای رفت‌وآمدکافیه، اما نباید اونو به هدر داد... باور کنیدکه من خیلی متأسفم، و اصرار شما بیهوده...
که اینطور؟... ولابد فکرمیکنید با این شرائط، حاضرمیشم باتواین‌موشك لعنتی شماءکه عین سیگار پرنده میمونه بذارم؟ ...هرگز، شنیدی، هرگز...دیگه‌تموم‌شد ...کلافه شدم... بماه، به زهره، به مریخ برید ... روی دب اکبر گردش کنید...
...امامن، تصمیم‌خودم‌رو گرفتم.
این‌که نشد، کاپیتان!...مثل اینکه باز دلخوری... خبری‌شده؟...اتفاقی افتاده؟
چه اتفاقی میخواهید بیفته!... نمیذارن من یه خورده ویسکی و یه خورده توتون با خودم ببرم... منم با این شرایط تن به این مسافرت نمیدم... حالا فهمیدید چه اتفاقی افتاده؟...
...قضیه «اگر» و «حالا» و «با اینحال» نیست من اصلاتن به این مسافرت‌لعنتی‌نمیدم، همین...از تصمیم‌خودم هم بر نمیگردم.
البته حق با شماست!...
?!

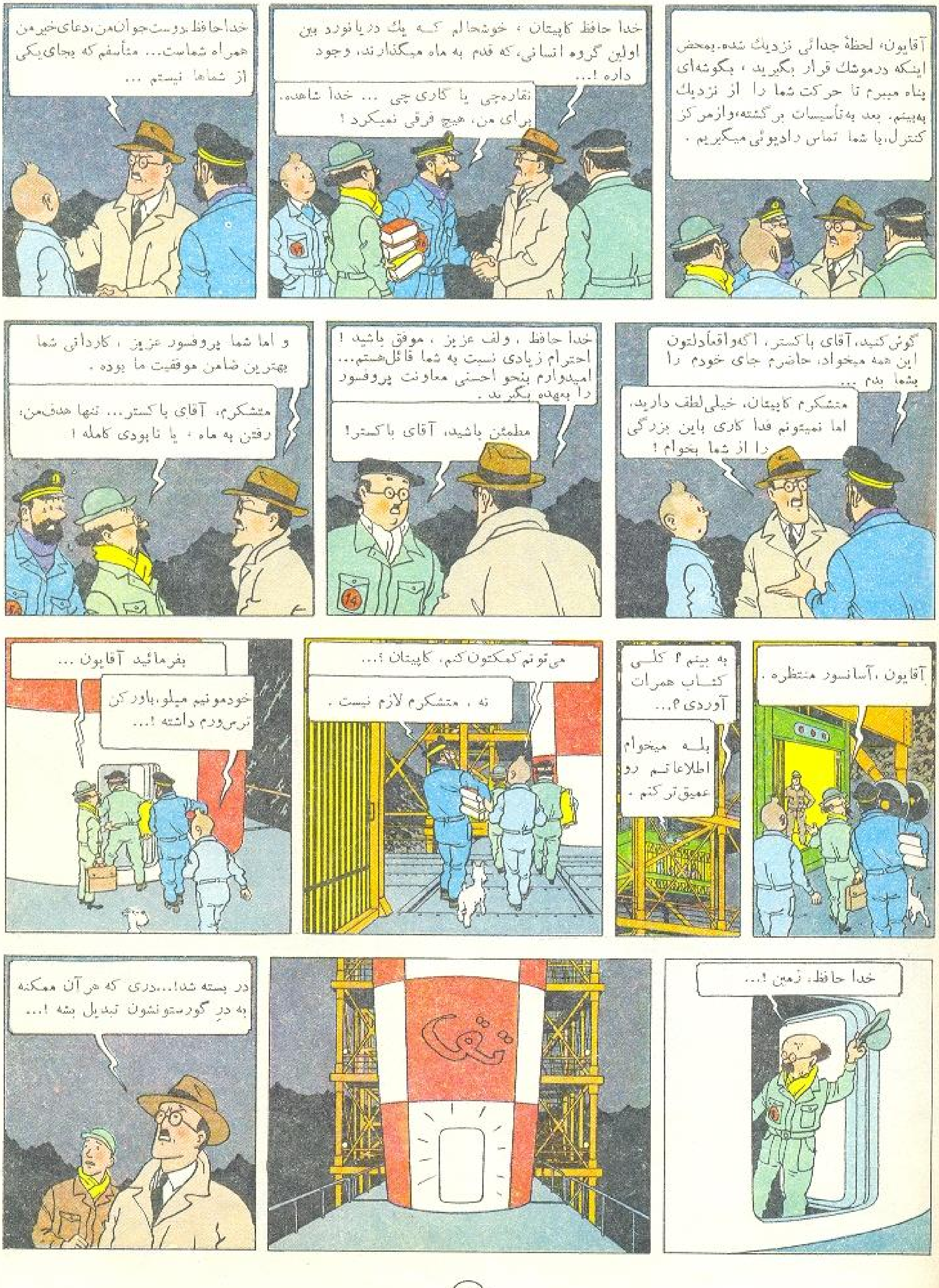


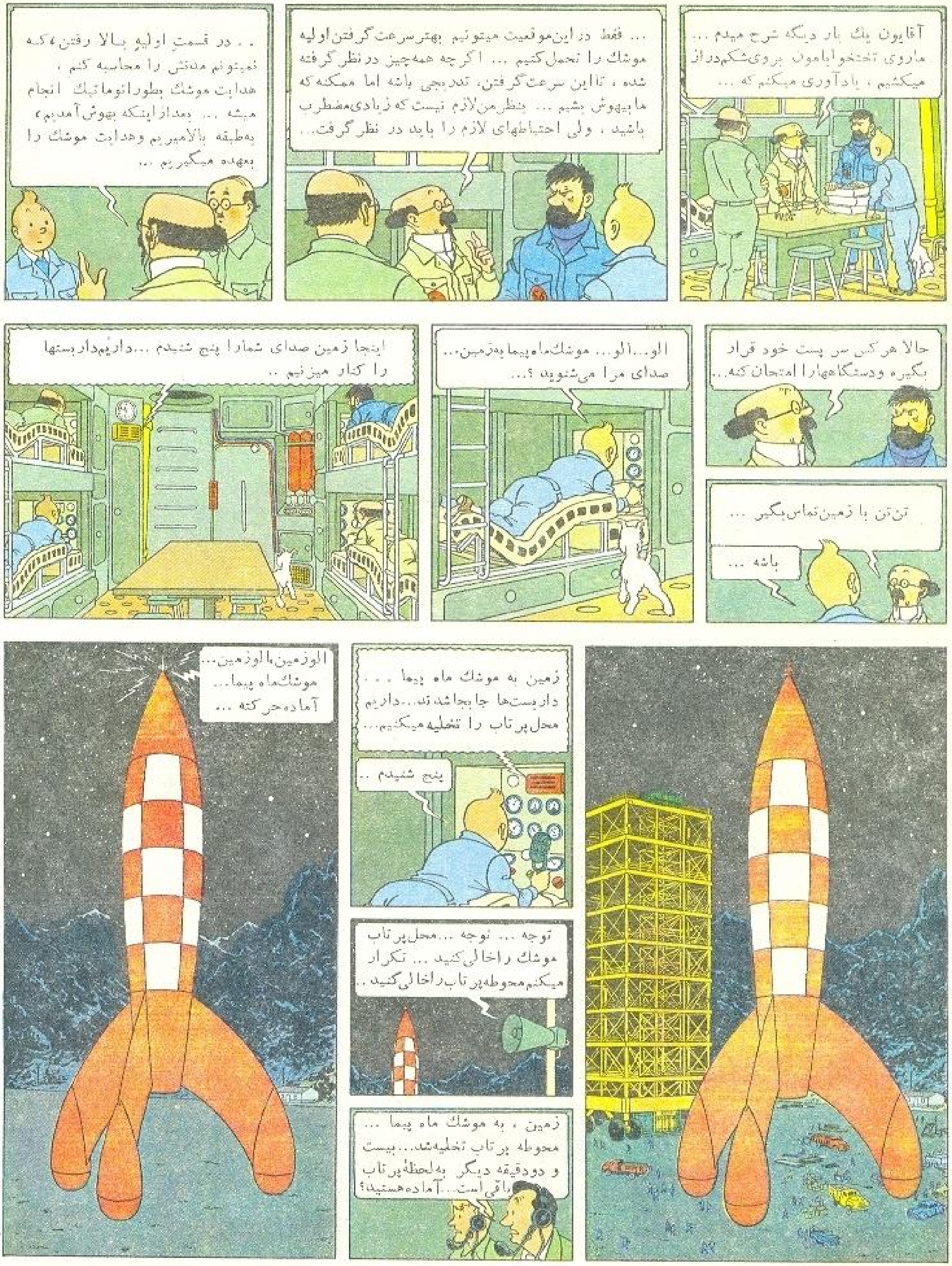
جی؟... مقصودتون از این حرف جیه ؟...
البته حق با شماست که حاضر باین مسافرت نیستید... یك مسافرت پرخطرویك طرح مسخره... تازه با سنی که شما داریداینکار دیوانگی محض محسوب میشه ...
از اونم بالاتر... با سن شمااینکار دیوانگی محض محسوب میشه ...
جی... سن من... لابد فکرمیکنید خروس پیر و از کار افتاده‌ای شدم ، و باید سرم رو برید و خورشت درست کرد ؟... حالا نشون میدم احمق های خرابکار... معلوم میشه کی پیرشده من، یا اونا... نه فقط به ماه میرم، بلکه از ماه واستون کارت پستال میفرستم ...
دو شنبه بعد ...
درینگ
درینگ
درینگ
الو؟... بله آقای ولف، شماهستید... بفرمائید، گوش میکنم ...
آقای باکستر... دوربینها رسیدند داریم اونا رو تو انبار میزاریم ... حرکت ، مطابق برنامه پیش‌بینی شده ، امشب انجام میشه ...
در همین هنگام ...
بفرمائید ... با این راهنما و بکمك ماشین حساب الکترونیکی،شما میتوانید در هر لحظه موقعیت و سرعت صحیح موشك را حساب کنید ...
کاپیتان، مثل اینکه نامه‌قطوری را شروع کردین ؟...
نامه نیست، باباجون... دارم وصیت نامه مینویسم .
وقتی شب فرا رسید ...
آقایون روز بزرگ، یا بهتر بگم شب بزرگ فرارسید... تا چند ساعت دیگه شما بزرگترین و شگفت آورترین مسافرت فضائی را آغاز میکنید... ما با اضطراب مسیر شما را تا ماه تعقیب میکنیم ...
مطمئناًمخاطرات زیادی درانتظارشماست، کوچکترین اشتباه باعث نابودی شما در روی‌زمین یاماه خواهد شد، ویادربینهایت فضا سرگردان میمانید... نشستن شما در سطح ماه خالی از خطر نخواهد بود... شهاب‌های سرگردانی که ممکنه هرآن شما را به خاکستر تبدیل کنه .
شما همه این خطرات را می‌شناسید ومیخواهید با آنها روبرو بشوید... اما خطرات دیگری هم هست...همان اتفاقی که برای موشك آزمایشی افتاد ، ممکنه برای شما بیفته ... دشمنان ما ممکنه مسیر شما را منحرف سازند، تا به موشك دسترسی پیدا کنند .
پس از قرار معلوم تو این سفر بما خیلی خوش میگذره !...
خاطرجمع باشید، آقای باکستر... بجای‌افتادن بدست دشمن، ترجیح میدیم نابود بشیم ...
الو، آقای وزیر... من میلر هستم... این‌پیام راهم‌اکنون دریافت کردم... مأموریت به انجام رسید عملیات اولیس ادامه داره... همه‌چیز بخوبی پیش میره .!!

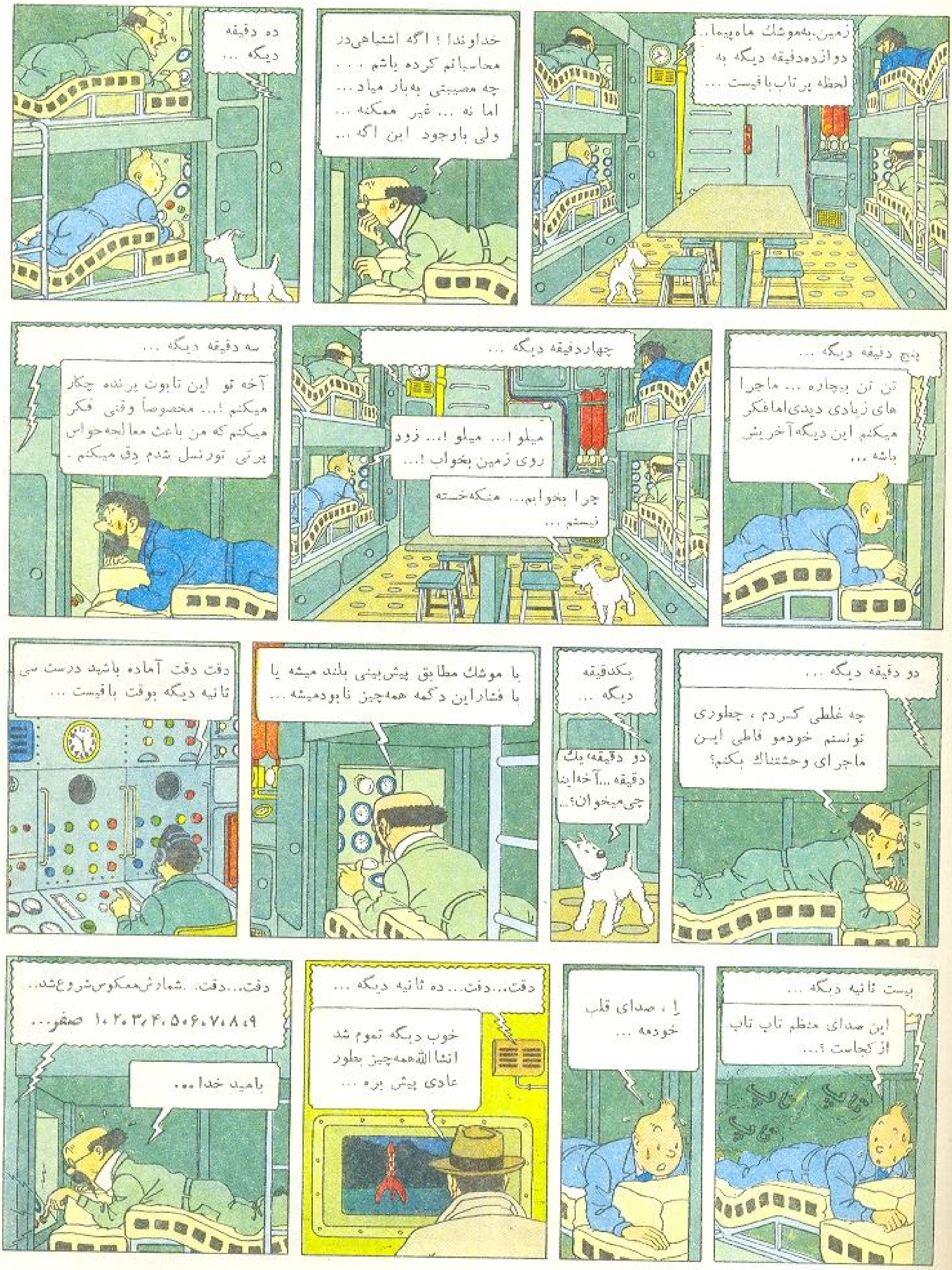


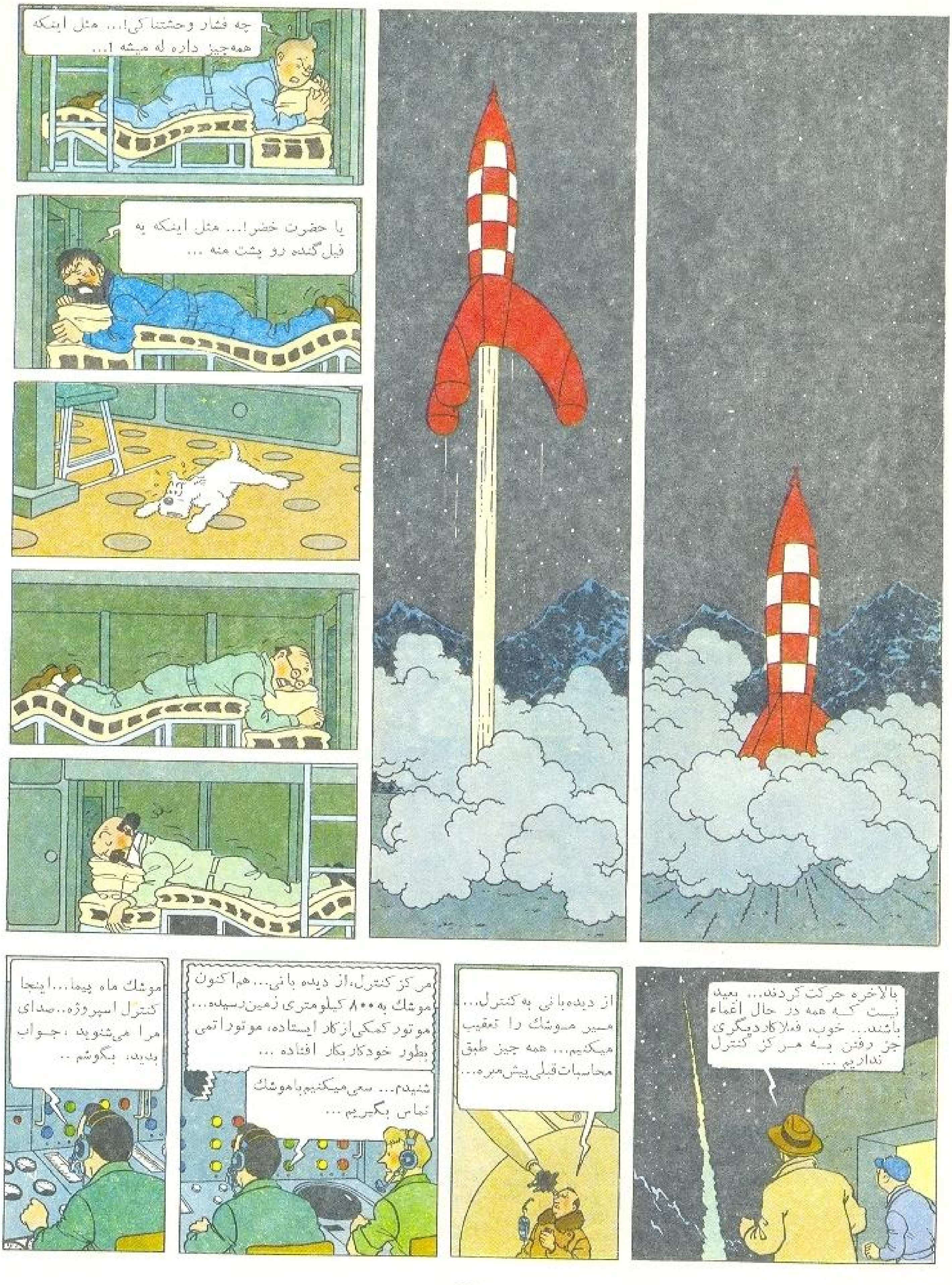
نـه... امـیدوارم کـه مجبور نشید چنین کاری بکنید... ولی حالا که صحبت از نابود یست... بهتره در این بطری را نـابود کنید... بفرمائید کاپیتان ...
با خوشحالی تمام، آقای باکستر... این اولین بطری نیست که من چوب پنبه‌اش را نابود میکنم
عجیبه این چوب پنبه ناجنس چـرا گیر کرده، در نمیاد ...
مایلید منهم یه امتحانی بکنم کاپیتان؟...
یعنی تو میخوای باز کردن در شامپاین را بمن یاد بدی؟...
آخه ...
!
تق
جوب پنبه!... چوب پنبه را قورت دادا!...
بنشین کاپیتان ... اینجوری... بله، حالا من به پشت میز نمو...
بهتر شدم ... متشکرم ... نمی فهمم چرا اینطوری شد... اولین بار به که ...
نمی فهمم چرا حالم اینطوری شد... اصلا شامپانی بمن سازگار نیست... همیشه دردسر میاره...
آقا بون بفرمائید... حادثه پایان پذیرفت... بیا کاپیتان...
آقا بون، من جامم را بـه امید موفقیت کامل عملیـات خودمون بلند میکنم ... و میخورم بسلامتی آنهائی که برای اولین دفعه قدم برماه خواهند گذاشت.
آقا بون لحظه مسافرت بزرگ نزدیک شده... اتومبیل منتظر شماست تا شمارا به محل پرتاب موشک ببره.
چند دقیقه بعد ...
شاعر میگه، سزار آنهاکه می‌میرند بتو سلام میدهند... اما اینجا، این ناجنس‌ها دارن بما سلام میدن و کسی چه میدونه... شاید واسه آخرین بار باشه...
2537


مثل اینکه از این مسافرت دل خوشی نداری، کاپیتان ؟
آخه چه دلخوشی ؟... واسه اینکه میرم بماه ؟...
بماه !!... جداً خندم میگیره!... اگه قارقارك این تورنسل هوچی، موقع حرکت منفجر نشه، تا ابدبین دب اکبر و زوپیتر گردش می کنیم... حالا بگو این کجاش دلخوشی داره، تا من ازخوشحالی غش کنم ...
در حقیقت، من هم... کاپیتان، نگاه کن، رسیدیم .
به، به... سکوی پرتاب غرق نوره... موشك کاملاً آماده حرکته... جداً سحر آمیزه ...
بله، بله، واسه اونائی که تماشا میکنن، خیلی خوشگله...
حالا باید زندگی خودمو توبه این اسباب بازی بسپاریم واقعاً خیلی لذت بخشه... دیوانگی محضه... تازه وقتی می بینیم من باعث شدم تورنسل حافظه اش را بدست بیاره طرح راتموم کنه ، آتیش میگیرم ودلم خنك نمی شه...
در همین هنگام ...
اگه چیزی تغییر نکنه ، فقط نیم ساعت دیگه به وقت پرتاب مونده .

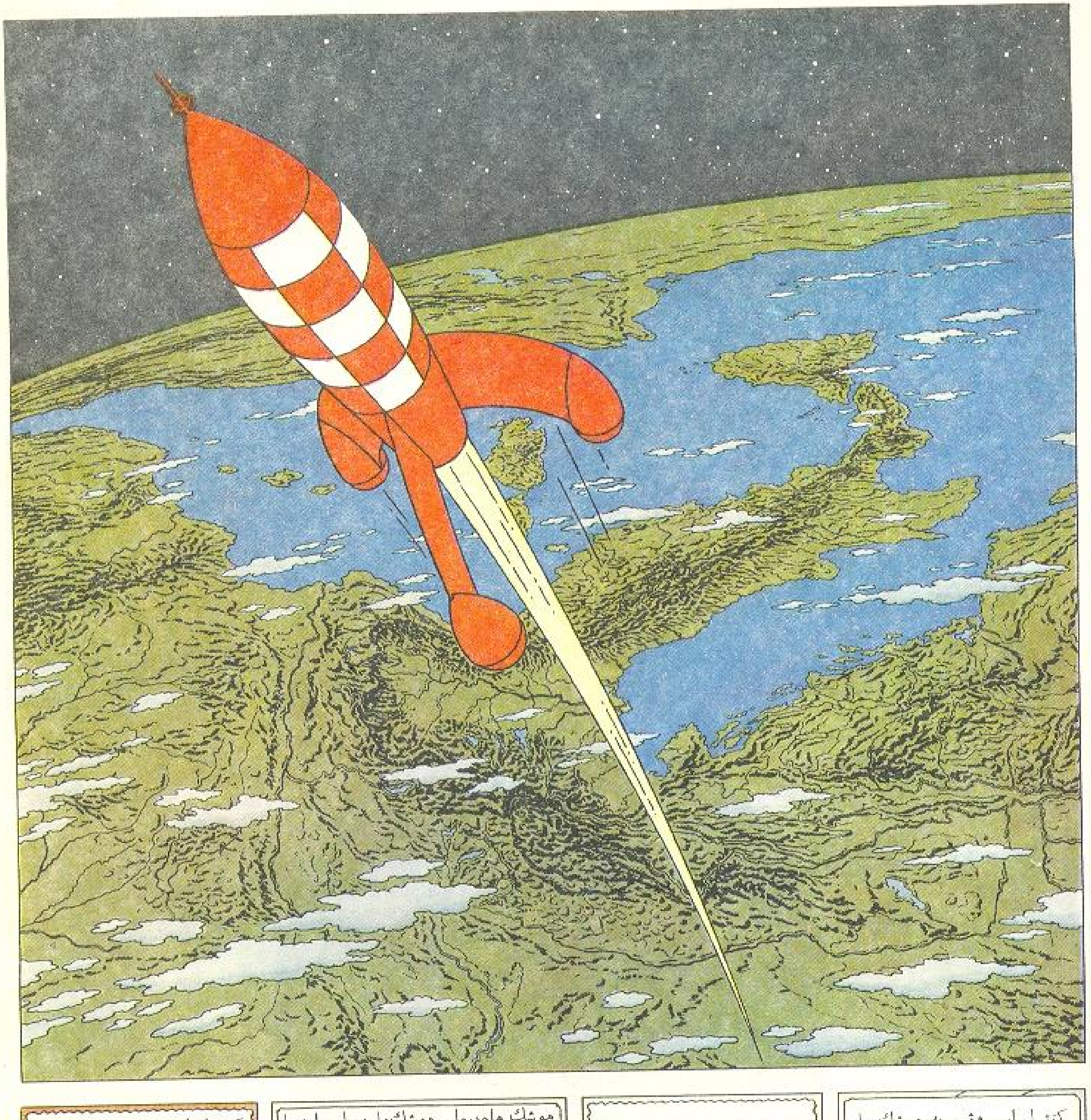

آقایون، لحظهٔ جدائی نزدیک شده. بمحض اینکه درموشک قرار بگیرید ، بگوشه‌ای پناه میبرم تا حرکت شما را از نزدیک به‌بینم. بعد به‌تأسیسات برگشته،وازمرکز کنترل،با شما تماس رادیوئی میگیریم .
خدا حافظ کاپیتان ، خوشحالم که یک دریانورد بین اولین گروه انسانی، که قدم به ماه میگذارند، وجود داره !...
نقاره‌چی یا کاری چی ... خدا شاهده، برای من، هیچ فرقی نمیکرد !
خداحافظ،دوست‌جوان‌من،دعای‌خیرمن همراه شماست... متأسفم که بجای‌یکی از شماها نیستم ...
گوش کنید، آقای باکستر، اگه‌واقعاًدلتون این همه میخواد، حاضرم جای خودم را بشما بدم ...
متشکرم کاپیتان، خیلی‌لطف دارید، اما نمیتونم فدا کاری باین بزرگی را از شما بخوام !
خدا حافظ ، ولف عزیز ، موفق باشید ! احترام زیادی نسبت به شما قائل‌هستم... امیدوارم بنحو احسنی معاونت پروفسور را بعهده بگیرید .
مطمئن باشید، آقای باکستر!
و اما شما پروفسور عزیز ، کاردانی شما بهترین ضامن موفقیت ما بوده .
متشکرم، آقای باکستر... تنها هدف‌من، رفتن به ماه ، یا نابودی کامله !
آقایون ،آسانسور منتظره .
به بینم ؟ کلی کتاب همرات آوردی ؟...
بله میخوام اطلاعاتم رو عمیق‌تر کنم .
می‌تونم کمکتون کنم، کاپیتان ؟...
نه ، متشکرم لازم نیست .
بفرمائید آقایون ...
خودمونیم میلو،باور کن ترس‌ورم داشته !...
خدا حافظ، زمین !...
در بسته شد!...دری که هرآن ممکنه به درِ گورستونشون تبدیل بشه !...


آقایون یك بار دیگه شرح میدم ... ماروی تختخوابامون بروی‌شکم‌دراز میکشیم ، یادآوری میکنم که ...
... فقط در این‌موقعیت میتونیم بهترسرعت گرفتن‌اولیه موشك را تحمل‌کنیم ... اگرچه همه‌چیز درنظرگرفته شده ، تااین سرعت‌گرفتن، تدریجی باشه اما ممکنه که مابیهوش بشیم ... بنظرمن‌لازم نیست که زیادی‌مضطرب باشید ، ولی احتیاطهای لازم را باید در نظر گرفت...
. . در قسمتِ اولیهِ بالا رفتن ، که نمیتونم مدتش را محاسبه کنم ، هدایت موشك بطوراتوماتیك انجام میشه ... بعدازاینکه بهوش‌آمدیم، بهطبقه بالامیریم وهدایت موشك را بعهده میگیریم ...
حالا هرکس سر پست خود قرار بگیره ودستگاههارا امتحان کنه...
تن‌تن با زمین تماس بگیر ...
باشه ...
الو...الو... موشك‌ماه‌پیما به‌زمین... صدای مرا می‌شنوید ؟...
اینجا زمین صدای شمارا پنج شنیدم ...داریم‌داربستها را کنار میزنیم ..
زمین به موشك ماه پیما . . . داربست‌ها جابجاشدند...داریم محل‌پرتاب را تخلیه‌میکنیم...
پنج شنیدم ..
توجه ... توجه ...محل‌پرتاب موشك راخالی‌کنید ... تکرار میکنم‌محوطه‌پرتاب راخالی‌کنید..
زمین ، به موشك ماه پیما ... محوطه پرتاب تخلیه‌شد... بیست و دودقیقه دیگر به‌لحظهٔ‌پرتاب باقی‌است...آماده‌هستید؟
الوزمین،الوزمین... موشك‌ماه پیما... آماده‌حرکته ...

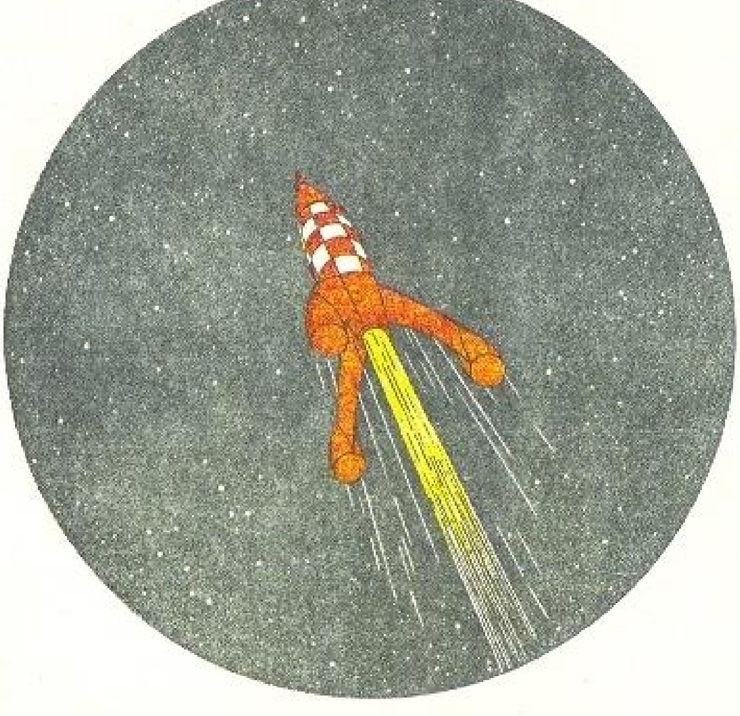

زمین،به‌موشك ماه‌پیما... دوازده‌دقیقه دیگه به لحظه پرتاب باقیست ...
خداوندا ؛ اگه اشتباهی‌در محاسباتم کرده باشم ... چه مصیبتی به‌بار میاد ... اما نه ... غیر ممکنه ... ولی باوجود این اگه ...
ده دقیقه دیگه ...
پنج دقیقه دیگه ...
تن تن بیچاره ... ماجرا های زیادی دیدی‌امافکر میکنم این دیگه آخریش باشه ...
چهاردقیقه دیگه ...
میلو !... میلو !... زود روی زمین بخواب !...
چرا بخوابم... منکه‌خسته نیستم ...
سه دقیقه دیگه ...
آخه تو این تابوت پرنده چکار میکنم !... مخصوصاً وقتی فکر میکنم که من باعث معالجه‌حواس پرتی تورنسل شدم دق میکنم.
دو دقیقه دیگه ...
چه غلطی کردم ، چطوری تونستم خودمو قاطی این ماجرای وحشتناك بکنم؟
یکدقیقه دیگه ...
دو دقیقه، یك دقیقه ...آخه‌اینا چی‌میخوان؟...
یا موشك مطابق پیش‌بینی بلند میشه یا با فشاراین دکمه همه‌چیز نابودمیشه ...
دقت دقت آماده باشید درست سی ثانیه دیگه بوقت باقیست ...
بیست ثانیه دیگه ...
این صدای منظم تاپ تاپ از کجاست ؟...
إ ، صدای قلب خودمه ...
دقت... دقت... ده ثانیه دیگه ...
خوب دیگه تموم شد انشاالله‌همه‌چیز بطور عادی پیش بره ...
دقت... دقت. .شمارش‌معکوس‌شروع‌شد..
۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ صفر...
بامید خدا...



چه فشار وحشتناکی!... مثل اینکه همه‌چیز داره له میشه!...
یا حضرت خضر!... مثل اینکه یه فیل گنده رو پشت منه ...
بالاخره حرکت کردند... بعید نیست که همه در حال اغماء باشند... خوب، فعلاً کار دیگری جز رفتن به مرکز کنترل نداریم...
از دیده‌بانی به کنترل... مسیر موشك را تعقیب میکنیم... همه چیز طبق محاسبات قبلی پیش میره...
مرکز کنترل، از دیده بانی... هم اکنون موشك به ۸۰۰ کیلومتری زمین رسیده... موتور کمکی از کار ایستاده، موتور اتمی بطور خودکار بکار افتاده ...
شنیدم... سعی میکنیم با موشك تماس بگیریم...
موشك ماه پیما... اینجا کنترل اسپروژه.. صدای مرا می‌شنوید، جواب بدید، بگوشم ..


کنترل اسپروژ ، به موشك ماه پیما... شنیدید ، جواب بدید ، بگوشم ...
کنترل، از دیده‌بانی... موشك به ۱۵۰۰ کیلو متری زمین رسیده... آیاموفق‌شدیدارتباط رادیوئی برقرار کنید ؟...
موشك ماه‌پیما...موشك‌ماه‌پیما... اینجا کنترل‌اسپروزه...صدای مرا می‌شنوید، جواب بدید ، بگوشم ...
دیده بانی ، از کنترل... موشك جوابی نمیده ...
کنترل اسپروژ، به موشك ماه پیما... شنیدید ، جواب بدید، بگوشم ...
وای به‌حالتون! اگه بلائی سراین موشك بیآد !...





روی ماه قدم‌گذاشتند ؟... آیا بزمین برگشتند ؟...

بزودی بقیه این ماجرای بزرگ و حوادث جالب آنرا در کتاب **«روی ماه راه رفتیم»** خواهید خواند



دورهٔ کامل ماجراهای « تن‌تن و میلو » را بصورت کتابهای مصور رنگی ، بشرح زیر خواهید خواند :

جزیره سیاه
هدف کره ماه
روی ماه قدم گذاشتیم
اسرار اسب شاخدار
تن تن در کنگو
سیگارهای فرعون
گل آبی
گوش کنده شده
عصای اسرارآمیز
خرچنگ پنجه طلائی

هفت گوی بلورین
معبد آفتاب
تن تن در سرزمین طلای سیاه
ماجرای « تورنسل »
انبار ذغال سنگ
تن تن در تبت
جواهرات « کاستافیور »
گنجهای « راکام »
ستاره اسرارآمیز
تن تن در آمریکا

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه‌های «تن‌تن» را آغاز نموده . با جمع آوری این جزوه‌ها ، مجموعه‌ای زیبا و بی‌نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت .

انتشارات یونیورسال : صندوق پستی ۱۸۵۸ ـ تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی ۴۱۴ / ۵۰/۴/۸ چاپ مدرن و سازمان چاپ هنر ـ تهران